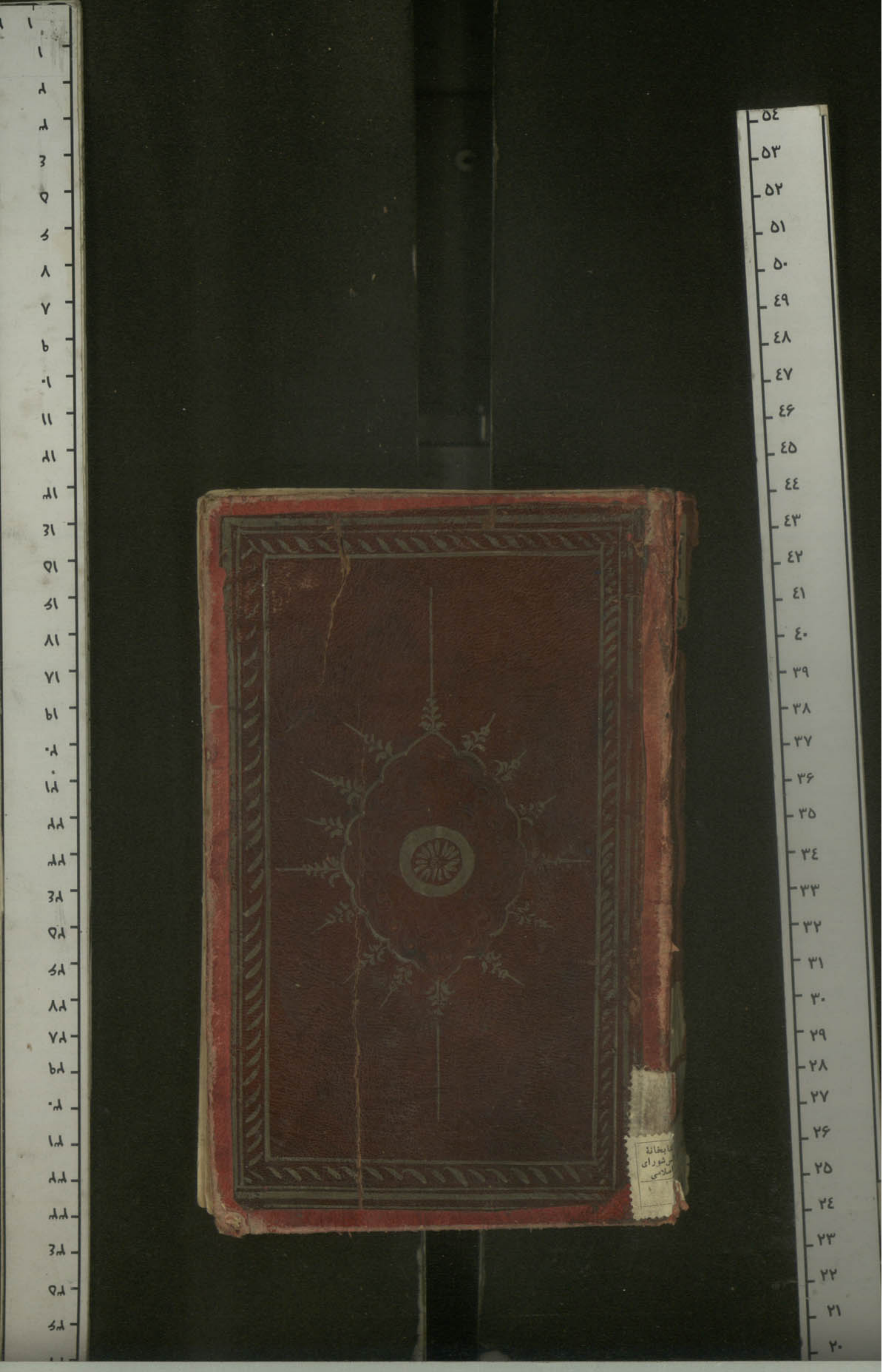


۲۶۸

بازرسی شد

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
جلد (۲۶۸) از کتب (خطی) اهدائی
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب ۲۰۹۷۵

خطی اهدائی | کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۲۶۸



این کتاب مستطاب مسمی به دره البحث که از تصنیف فضلای امامیه است
که هم [illegible] در اثبات خلافت حضرت امیر المومنین علیه الصلوة والسلام
و ابطال خلافت غیر [illegible] مؤلف [illegible]
که از خلفای بنی عباس بود و [illegible]
الفضل [illegible]
[illegible] حضرت امیر علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]



رسالهٔ اثبات خلافت
امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

بدان اعزّك الله في الدارين از عهد غروب آفتاب
مصطفوی و اشتقاب ماهتاب نبوی اکثر امت
از بهر امامت و خلافت در جدال و مخالفتند
بعضی میگویند شایسته خلافت و امامت شیوخ
ثلثه اند و بعضی میگویند لا والله که اولیتر
و به مصطفی ص نزدیکتر و فاضلتر و کاملتر و زاهدتر

و عابد

و عابدتر و شجاعتر و سخی‌تر علی بن ابی طالب ع
...ون اهل جهالت و ضلالت از اهل انصاف
و عدالت بیشتر و قوی‌تر بودند کردند آنچه کردند
از رفتن بسقیفه و بیعت طلب کردن از امت
و بقرع آن کار نکردن و از وصیت مصطفی ص اعراض کردن
گویا که هرگز قرآن نخوانده اند و نشنیده و مصطفی را
نشناخته و ندیده اند و این آیه در شأن ایشان
منزل شده که
يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ
هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا لا جرم
در کتب ایشان از متقدمان و متاخران هر چند نظر کنند

از تعصب سر در خال نیابند و از رموزات و اشارات اهل
بدعة و ضلالت عاری نباشد پس این ضعیف خواست
تا دلیلی کند از نص قرآن و احادیث در معنی اولویت
و افضلیت امیر المؤمنین و یعسوب الدین علی بن ابی طالب ع
جمع کند تا متذکره باشد از ین ضعیف مومنان را
و ذخیره باشد دین منکران را چه از علوم هر چه غیر
از قرآن و حدیث است افسانه است و از ان مقصود
حاصل نشود و بنده مومن را جز کلام سبحانی
و احادیث نبوی فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
بدلیل نیاورد اکنون بباید دانست که اول درجه
و مرتبه که بندگان بحضرت عزت رسند و نجات ابدی

و سعادت سرمدی یابند و مومنان و مسلمانان بدان
درجه و مرتبه بر یکدیگر فضیلت جویند مرتبه و درجه
سابقی در اسلام است چنانک حق تعالی میفرماید وَالسَّابِقُونَ
السَّابِقُونَ أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ
النَّعِيمِ دیگر میفرماید السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ
دیگر میفرماید لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ
وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا
دوم درجه و مرتبه خویشی است اگر در مرتبه سبق
در اسلام جمعی متساوی باشند قرابت با سبق فاضلتر باشد
از سبق بی قرابت چنانک میفرماید قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ
أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ دیگر میفرماید وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ

وَلِقَوْمِكَ دیگر میفرماید وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ

وَالْأَرْحَامَ دیگر میفرماید وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ

فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ

وَالْمَسَاكِينِ سیم درجه و مرتبه علمست جنانك میفرماید

فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ دیگر میفرماید

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ

أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ و مصطفی صلی الله علیه و آله

و سلم میفرماید إِذَا اجْتَمَعْتُمْ فَلْيَؤُمَّكُمْ أَقْرَأُكُمْ بِكِتَابِ

اللّٰهِ جهارم درجه و مرتبه بشناختن حلال و حرامست

و زهد و دین جنانك میفرماید قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ

يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ دیگر میفرماید

وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ دیگر میفرماید

وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ دیگر میفرماید

إِنَّمَا يَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ مراد ازین ایات

بعلم کار کردنست و زهد و پرهیزکاری پنجم درجه

و مرتبه حکم کردنست براستی میان خلق جنانك میفرماید

يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا وَالَّذِينَ

هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ دیگر میفرماید

وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَاةُ فِيهَا حُكْمُ اللّٰهِ

دیگر میفرماید وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ و حکم

کردن بمجمل و مفصل و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه

و حلال و حرام بلندتر مرتبه علماست ششم

درجه و مرتبه غزا کردنست **چنانك میفرماید** اِنَّ اللهَ
اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَاَمْوَالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ
الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ فَيَقْتُلُونَ
دیگر میفرماید لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
غَيْرُ اُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ
بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ **دیگر میفرماید** وَقَاتِلُوا
فِي سَبِيلِ اللهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ
دیگر میفرماید يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِذَا لَقِيتُمْ
فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
و غزا کردن عظیم تر کاریست برای انکه انکس
میداند که بهلاك نفس خود میکوشد

وسعی میکند بجون خویش در راه خدای عز و جل
هفتم درجه و مرتبه سخاوت نمودنست و مال
در راه خدا صرف کردن چنانك میفرماید مَنْ ذَا الَّذِي
يُقْرِضُ اللهَ قَرْضًا حَسَنًا دیگر میفرماید هَا اَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ
تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللهِ فَمِنْكُمْ
ملک محمد بن صابر توفیق الحسینی الکاشانی
مَنْ يَبْخَلُ وَمَنْ يَبْخَلْ فَاِنَّمَا يَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ
۱۰ ذی القعده ۱۳۳۳
وَاللهُ الْغَنِيُّ وَاَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ و مال صرف کردن
در راه خداء کمتر از غزا کردن نیست و هر دو بر تمامت
خلق بغایت مشکل باشد هشتم درجه و مرتبه
ورع و پرهیزکاریست چنانك میفرماید قَدْ اَفْلَحَ
الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ

وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَالَّذِينَ هُمْ
لِلزَّكَوٰةِ فَاعِلُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ
وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوٰتِهِمْ
يُحَافِظُونَ دیگر میفرماید لِلّٰهِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ
تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ نهم
درجه و مرتبه زهد در دنیاست چنانك میفرماید
إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ
دیگر میفرماید فَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُورُ و این نیز
مراتب و درجات که یاد کرده شد درین دو مذهب
که غالب‌اند شافعی و ابو حنیفه بلکه اهل قبله
تمامت متفق اند و مجمع علیه و هیچ خلافی نیست

که این خصایص مذکوره بکلی صفات ذات معظم
با برکات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
و هیچ آفریده بعد از وی بتمامی این خصایص مخصوص
نیست مگر بعضی که بر شمردیم داشته باشند و هرگز
این کسی را بر وی علیه السلام افضلیت نرسد و اگر کسی
انکار این گفتار کند از مسلمانی بیرون باشد اول
درجه و مرتبه سبق در اسلام گفتیم و مشهور است
که اول کسی که اسلام قبول کرد علی بن ابی طالب
بود علیه السلام بعد از وی چند کسی دیگر ابو بکر اسلام
آورد و بعد از وی عثمان و بعد از وی سی و نه کس چنانك
عمر تتمه چهل کس بود و روشن که امیر المؤمنین

علي عليه السلام كودك بود و تكليف بروي نبود
جون اسلام آورد و حق تعالي او را در كودكي بمثابت
عاقلان داشته و دانسته و او در آن سن و سال
مؤيد بتاييد و موفق بتوفيق كردانيد تا انجه ديكران
در كهولت يافته و ديده اند او در كودكي دانسته و يافته
و ديده باشد و جون استعداد رشد و ادراك دعوت
در وي نديدي نفرمودي كه هذا ممكن و محال فرمودن
و از حكمت دور باشد بس معلوم شد كه اسلام وي
عليه السلام بر تمامت سابقان در اسلام ترجيح
دارد دوم درجه و مرتبه خويشي و بيوستكي
بمصطفي صلى الله عليه و آله و سلم است كفتيم

مودند

وهيج آفريده بمصطفي عليه الصلوة والسلام از علي
ابن ابي طالب عليه السلام نزديكتر نبود و جعفر ابو طالب
و حسن و حسين و حمزه و عباس و عقيل و فرزندان ايشان اكرچه
قبيله و عشيره بسيار بودند اما از ايشان نزديكتر
نبودند و علي عليه السلام بر همه مهتر و بهتر بود
و عزيزتر سيوم درجه و مرتبه علم و دانستن كلام
خداي عز و جل كفتيم و عالمان بقرآن جون كعب و عبد الله
بن مسعود و عثمان عفان و زيد ثابت و جابر
انصاري و ابن مسعود و موسي اشعري بودند و ليكن
امير المؤمنين عليه السلام بر همه مهتر و بهتر بود
جهارم درجه و مرتبه دانستن حلال و حرام

گفتیم وآنها بدین علم معروف ومشهور بودند
چون عبد الله بن مسعود ومعاذ بن جبل وسلمان
فارسی وجابر انصاری وحذیفة الیمانی همه مزدور
حضرت امیر المؤمنین بودند پنجم درجه ومرتبه
معرفت باحکام قرآن از امر ونهی ومجمل ومفصل
ومحکم ومتشابه ووعد ووعید وناسخ ومنسوخ
وحلال وحرام گفتیم چون ابی بکر ومعاذ جبل
وعمر وابو موسی اشعری وعبد الله بن مسعود بودند
اما عارفتر وعالمتر امیر المؤمنین علیه السلام بود
ششم درجه غزا گفتیم در راه خدای عز وجل هیچ کس
از امیر المؤمنین علیه السلام شجاعتر نبود ان تمامت

خلایق

خلایق از خویش وبیگانه واناثک گویند که عمر از مدینه
دست ودره بجنبانید وبروم سر قیصر از تن جدا
کرد سخن احمقان وابلهان باشد مصطفی علیه الصلوة
والسلام مع جلالة وروت بغزاء می رفت وچندین
مبارزان نام آور بالشکر تمام در حضرتش کاهی
میفرمود نصرت بالرعب کلیمی خدای عز وجل ایت
میفرستاد که ترس واندیشه مبر وباک مدار محمدی
قوله تعالی انی ممدکم بالف من الملائکة
مردفین دیگر میفرماید یمددکم ربکم
بخمسة آلاف من الملائکة مسومین
اگر عمر را این کرامت بودی که در مدینه دست ودره

بجنبانیدی و قیصر روم از تن جدا کردی مصطفی
اولیتر که شمشیر خدای در مدینه بجنبانید
و کافر را سر از تن جدا کردی هفتم درجه
سخاوت گفتیم و مال بذل کردن در راه خدا و تعالی
و بمستحقان رسانیدن و از آفتاب روشنتر
که درین معنی بر از مصطفی صلی الله علیه
و آله و سلم چون مرتضی علیه السلام کس را این دعوی
نرسد هشتم درجه ورع گفتیم در میان صحابه
متورعان بودند ولی چون امیر المؤمنین علیه
السلام کس متورع نبوده و کس نشیند نهم
درجه و مرتبه زهد در دنیا گفتیم و بعد از

مصطفی

مصطفی چون امیر المؤمنین علی علیه السلام بزهد
کس نبود و نباشد و هیچ آفریده درین مناصب
که برشمردیم با وی شریك و همسر نتواند بود بجملگی
الا بعضی و بعضی والله علی ما نقول وکیل
روزی از صحابه سنت و جماعت سوال رفت که
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در وقت وفاة
ولی عهد و خلیفه معین فرمود یا نه چه حیفی
عظیم باشد از چنان پیغمبری سروری که خاتم
النبیین و شفیع المذنبین و رحمة للعالمین باشد و از بهر مطالع
امت ولی عهدی خلیفه معین نفرموده باشد
یکی گفتا چرا خلیفه نکرد ابی بکر خلیفه کرده است گفتیم

بعد دلیل کفت چون رنج بر مصطفی علیه الصلوة
والسلام غالب شد قوت بنماز رفتن در مسجد
نداشت فرمود که امروا ابا بکر فلیصل بالناس
فرمود که ابو بکر را بکوئید تا پیش نمازی کند این حدیث
دالست بر خلافت ابو بکر کفتیم نص قرآن بر خلافت
وی هست یا نی کفتا نه کفتم این حدیث که روایت
میکند از مصطفی کفتا عایشه کفتم عایشه دختر ابی بکر
بود و در شریعت کواهی فرزند در حق پدر جایی که جر
منفعت باشد نشنوند چنانک در خلافت عمر
فاطمه علیها السلام دعوی بر فدک کرد و از وی
بینت خواست علی را و حسن و حسین علیهم السلام

بکواهی کذرانید که در حیوة رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم سه سال بملکیت تصرف کرده بود کواهی
ایشان قبول نکرد و کفت جر منفعت است و بی جر
مثل زنکر فاطمه ثانیه شاهد ما فوقها والمعنی مفهوم
چون معصومه عالم دعوی کند و سه معصوم
مطهر که حق تعالی بپاکی وطهارت ایشان در قرآن مجید
وشریف بیان فرموده باشد بکواهی بکذرانند و نشنوند
که جر منفعت است بطریق اول کما ان عایشه
نیز نشنوند در حق پدر خود و این حدیث بعد از عایشه
هیچکس دیکر روایت نکند دیکر اکر چنانک مصطفی
صلی الله علیه وآله وسلم ابو بکر را ولی عهد خود

خلیفه خویش کرده بودی چرا عمر گفتی کانت بیعة
ابو بکر فلتة وقانا الله شرها یعنی خلافت ابو بکر
و بیعت کردن با وی سوراخی بود در دین خدای تعالی
مارا از شر این ایمن کناد و هم از عمر روایت میکنند
که گفت اگر خلیفه میخواهند ابی بکر خلیفه کنند
که او بلی تر از منست و سلمان فارسی رضی الله
عنه در بیعت ابو بکر و خلافت وی گفت کردید
و نکردید یعنی انچه خواستید کردید و بقرآن و حدیث
کار نکردید بعد از ان مهاجر و انصار بهم بر آمدند
و گفتند منا امیر و منکم امیر خلیفه از مهاجرین باشد
و خلیفه از انصار و این هم دلیلست بر انک پیغمبر

علیه الصلوة والسلام ابو بکر را خلیفه خود نکرده است
و مراد انصار از منا امیر المؤمنین علی علیه السلام
بوده است گفت مصطفی علیه الصلوة والسلام کار مهمل
بگذاشتی بجماعت امت حواله کرد و جمع شوند و خلیفه
اختیار کنند تا قیام نماید با حکام و حدود شریعت
و پیشوای خلق باشد و حکومت گذارد میان است
گفتیم بزعم تو چنین گرفتیم بر امت واجب باشد
که بعد از رسول کسی را اختیار کنند که فاضلتر و عالمتر
و شجاعتر و کریمتر و زاهدتر [illegible]تر و بمصطفی
صلی الله علیه و آله وسلم نزدیکتر باشد و همه مطیع
امر او شوند گفتا این اختیار امت را باشد

جنانك خواهند كنند كفتم خليفه و امامي كه امت
نصب كنند جون يكي از امت باشد بلكه جون
امت را قوت و قدرت آن باشد كه يكي را امامت
و خلافت دهد عزلتش نيز تواند امام بايد كه حق تعالي
نصب كرده باشد و رسول بامت كفته و معين فرموده
جنانك آدم را نصب كرد و فرمود إِنِّي جَاعِلٌ
فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً يا جنانك داؤد را نصب كرد
و فرمود يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ
موسي و هارون را نصب كرد وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ
هرون اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ
سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ يا جنانك مُصْطَفَى عَلَيْهِ الصَّلوٰةِ

والسلام

وَالسَّلَامُ از آن معني يا علي عليه السلام كفت أَنْتَ
مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ بَعْدَ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ
لَا نَبِيَّ بَعْدِي كه مصطفى نصب كند جون مُصْطَفَى
باشد جنانك ميفرمايد لَحْمُكَ لَحْمِي وَدَمُكَ دَمِي
خليفه كه امت نصب كند جون يكي از امت باشد
كه در اول قدم باز ماند و كويد اقيلوني فَلَسْتُ
بِخَيْرِكُمْ وَعَلِيٌّ فِيكُمْ و آنان كه
ميكويند كه خَيْرُ النَّاسِ بعد از رَسُول ع
ابو بكر سخت هرزه است بلكه كفر است
و از غايت جهل نمي دانند كه اين سخن خلاف
سخن خداست و رسول قوله تعالى يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ

بَلِّغ مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَاِنْ لَمْ تَفْعَل
فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ مُصْطَفَی در منزل و مرحله در
غَدِیرِ خُم فرود آمد و بفرمود تا از پالانها شتر منبر
ساختند و مُصْطَفَی صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم دست
علی گرفت و با خویشتن بر منبر برد و گفت
مَعَاشِرَ النَّاسِ اَلَسْتُ اَوْلَی مِنْکُمْ بِاَنْفُسِکُمْ
قَالُوا بَلَی یَا رَسُولَ الله فَقَالَ مَنْ کُنْتُ
مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِیٌّ مَوْلَاهُ اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ
وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ
مَنْ خَذَلَهُ و بیشتر از همه عمر خطاب برخاست
و بتهنیت آمد و گفت بخ بخ لک یا علی اصبحت

مولانا و ولی کل مؤمن و مؤمنة
اگر از آن روز باز مخالفت در درون نداشتی یا عداوت
و شرک چیزی باقی نبودی علی بن ابی طالب ع را
در درجه پنجم نداشتی در آن وقت که کارش باخر
رسید وصیت کرد که از پنج کس یکی را خلیفه کنید
گفتند آن پنج کدامند گفت عثمان عفان
و عبد الرحمن عوف و طلحه و زبیر و علی بن ابی طالب
و این دانست بر حسد و کینهٔ روز غدیر خم هم
که در دل داشت پس امیر المؤمنین علیه السلام
جماعت را گفت خاموش باشید و بشنوید ای کسان
که ابو بکر و عمر را برگزیدید و ایشان را امام و خلیفه

کرفتند و الله ثم والله که شایسته تر از ایشان اولی تر بجای
مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم منم و کردید آنچه
کردید و خواستید وامروز همچنین میخواهید
که بر عثمان بیعت کنید اگر بکنید شما دانید
و بفضیلت و قرابت من بمصطفی جاهل نیستید
اما اگر خواهید شما را حجت کیرم بفضیلت و [illegible] خود
بر همه که هیچ کس از بنی آدم منکر آن نتواند شد و حجت مرا
باطل نتوانند کرد زبیر عوام حاضر بود گفت بکو
یا علی حجت خود را علی علیه السلام گفت ای زبیر بخدای تو
که میان شما هیچکس هست که خدای عز وجل
بیگانه و یکتا می شناسد و دانست پیش از من

زبیر گفت نه علی گفت در میان شما کسی هست که بمال
یاوری داد رسول الله را پیش از من زبیر گفت نه علی گفت
در میان شما هست که قسمت سه نصیب بستد
یکی نصیب بخویشی و یک نصیب بخاصکی و یک نصیب
بهجرت زبیر گفت نه علی گفت در میان شما
کسی هست که بدین آیت عمل کرد خدای تعالی
میفرماید یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم
الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة
این ایه روز غدیر واحد فرود آمد و من در روزی
دوازده بار صدقه دادم و با رسول الله علیه الصلوة والسلام
سخن گفتم و مردم همه بخل کردند و هیچ افرید دیگر بدین ایت

عمل نکرد غیر از من زبیر گفت نه علی گفت در میان شما
کسی هست که مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم
دست او در دست گرفت و گفت من کنت
مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من
عاداه غیر از من زبیر گفت نه علی گفت در میان
شما کسی هست که خدای تعالی امر کرده باشد در حق
وی و فرموده که او را دوست دارید چنانک فرموده
قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
غیر از من زبیر گفت نه علی گفت در میان شما کسی هست
که در آن شب که مصطفی صلی الله علیه
وآله وسلم از مکه هجرت میکرد بمدینه نفس خود را

فدای مصطفی کرد و بجای او خفت تا مصطفی صلی الله علیه
وآله وسلم از مکه بمدینه رفت تا خدای تعالی آیه فرستاد
در حق من که ومن الناس من یشری نفسه
ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد
غیر از من زبیر گفت نه علی گفت در میان شما
کسی هست که بوقت وفات مصطفی علیه الصلوة والسلام
چشم او بر هم نهاد غیر از من زبیر گفت نه علی گفت
در میان شما کسی هست چون مصطفی صلی الله علیه
وآله وسلم درگذشت او را از آسمان تعزیت دادند
و او جبرئیل بود علیه السلام که او را تعزیه داد و من و فاطمه
و حسن و حسین در خانه بودیم و گفت السلام

علیکم اهل النبوة ومعدن الرساله وبرکات الله ان
لکم في الله عزاً من کل مصیبة ودرکاً
فبالله اتقوا فارجعوا انما المصاب من یحرم
الثواب زبیر گفت نه علی گفت در میان شما
کسی هست که مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم
گفت من بفرستم بهر وی از نفس خود تا این فتح بکند
غیر از من زبیر گفت نه علی گفت در میان شما
کسی هست که در حرب کافران خیبر
جبرئیل او را گفت لا فتی الا علی لا سیف
الا ذو الفقار غیر از من زبیر گفت نه علی گفت
در میان شما کسی هست که از من مصطفی

نزدیکتر ست زبیر گفت نه علی گفت در میان شما کسی هست
مصطفی درخانه او در مسجد گشوده بدست و رها
کرده غیر از من زبیر گفت نه علی گفت در میان شما
کسی هست که مصطفی او را عمو باشد چون حمزه
عبد المطلب غیر از من زبیر گفت نه علی
گفت در میان شما کسی هست که مصطفی
صلی الله علیه وآله وسلم او را گفته باشد انت
مني بمنزلة هارون من موسی الا انه
لا نبي بعدي غیر از من زبیر گفت نه علی گفت
در میان شما کسی هست که مصطفی در حق او گفته باشد
که من فردا علم اسلام بکسی دهم که خدا و رسول را

دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند
غیر از من زبیر گفت نه علی گفت در میان شما کسی هست
که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم او را از خدای درخواست
کرده باشد در آن حال مرغ بریانی پیش وی نهاده بود
و دعا کرد و گفت اللهم ائتنی باحب خلقک
الیک یاکل معی من هذا الطیر خدای تعالی
مرا بفرستاد تا با او مرغ بریانی بخوردم غیر از من
زبیر گفت نه علی گفت در میان شما کسی هست
که در خانه کعبه بوجود آمده باشد غیر از من
زبیر گفت نه علی گفت در میان شما کسی هست
که هر دو پای بر کتفهاء رسول صلی الله علیه

و آله و سلم نهاده باشد غیر از من زبیر گفت نه علی
گفت در میان شما کسی هست که بتان را
از بام کعبه بزیر انداخته باشد غیر از من زبیر گفت
نه علی گفت در میان شما کسی هست
که خدای تعالی در قرآن نام ولی خوانده
باشد و آیت فرستاده در حق او که انما
ولیکم الله و رسوله والذین یقیمون
الصلوة و یؤتون الزکاة و هم
راکعون غیر از من زبیر گفت نه علی گفت
در میان شما کسی هست خدای تعالی او را پاک
خوانده باشد در قرآن چنانکه میفرماید انما یرید الله

لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ
تَطْهِيْرًا غير از من زبير گفت نه علی گفت در میان
شما کسی هست فرزندان او فرزندان رَسُوْلُ الله
غیر از من زبیر گفت نه علی گفت در میان شما کسی
هست زنش سیدت نساء اهل الجنه غیر از من
زبیر گفت نه بعد از ان زبیر گفت وَاللهِ الَّذِي
لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ مَا سمعنا مقالةً اَصْدَق مِنْ
مَقَالَتِكَ وَمَا نُنْكِرُ شَيْئًا مِمَّا قُلْتَ پس ان
شخص را گفتم درین سخن جحودی وانکاری هست
یا معترف میشوی باولویت وامامت وافضلیت
اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيِّ ابْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

گفت منکر نمی توانم شد که هرچه گفتی همه حق
وصدق است اما حکم کردن بجهل وضلالت
چندین هزار صحابه وپس از یشان بهفصد و
چند سال چندین هزار آدمی را از فضلا وعقلا
وزهاد وعباد که رفتند وهستند همه را ضال
وگمراه گوئی مشکل عظیم است گفتم از ادمی د
از قرآن درسکند وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ
اُخْرٰي ادمی عاقل عالم خبیر بصیر آنست که رضا
خدای تعالی دارد نه هواء النفس ونه یا خلق اگر
این حجت ودلیل که بر تو خواندم واین مراتب
ودرجات که بر تو شمردم واین فضایل وخصایص

امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام که بنص قرآن
پیش تو نمودم وگفتم باطل می توانی کرد کار را باش گفتا
اگر اهل مشرق ومغرب از اولیان واخریان جمع شوند
از انچه تقریر رفت یک کلمه باطل نتوانند کرد وعقلا
وشرعاً منکر این نتوانند بود مگر که ترک اعمال گذشته
گیرند وراه مسلمانی باز از سر گیرند والا چندین
هزار کتاب که علماء ساخته وجمع کرده اند از تفاسیر
واحادیث همه مطعون می بینم گفتم ای عجب
ترا معلوم نیست که بنی امیه سالها درین معنی
سالها صرف کرده اند وکتابها بسیار ساخته از تفسیر
وحدیث بافترا وکذب وضعیف حالان ومحتاجان

نیم فقیه را بدست کرده تا ایشان افترا کنند هم معانی قرآن
وهم احادیث را وکتابها بهر گوشه بدست متعلمان
بی اصل باندک چیزی گرو می کردند وبگذاشتند وتا امروز
در میان خلق عالم بماند وتمامت گمراه گشته وجمیع
که عمر خود بکفر وشرک باخر اورده بودند بر علی بن
ابی طالب علیه السلام ومطهرست فضیلت
ومزیت می نهند آن کتابها که اهل بدعت وضلالت
نهاده اند وحدیثها که افترا کرده اند بر مصطفی صلی الله
علیه وآله وسلم واگر دلایل وبراهین چند میخواهی
در افضلیت واولویت ومناقب ومناصب
امیر المؤمنین علی علیه السلام تا بر شمارم گفتا

بیان کفتم چون آیت آمد وَاَنْذِرْ عَشِیْرَتَكَ الْاَقْرَبِیْنَ
مُصْطَفیٰ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم بیشتر از همه
کراه دعوت کرد بخدای تعالی نه علی بن ابی طالب علیه
الصلوة والسلام بود و او اجابت کرد روز دوشنبه
جبرئیل بمصطفی صلی الله علیه وآله وسلم
وحی آورد و سه شنبه علی بن ابی طالب علیه الصلوة
والسلام بر یکانکی خدای تعالی و نبوة مصطفی صلی الله
علیه واله وسلم اقرار کرده جنین بود کفت بلی کفتم
روز احد که بو سفیان و اهل مکه مصطفی صلی الله
علیه واله وسلم را هزیمت کردند و صحابه تمامت
از مصطفی صلی الله عَلَیْهِ وآله وَسَلَّم برکشتند و رسول

خدای را تنها بکذاشتند و پشت برکردند

خدای را تنها بکذاشتند و پشت برکردند رسول
صلی الله عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صحابه را میخواند اَیُّهَا
الْمُؤْمِنِیْنَ یَا اَحِبَّاءَ اللهِ اِلَیَّ هیچکس رسول صلی
الله عَلَیْهِ وَآلِهِ وسلم را اجابت نکرد و التفات نمی نمود
تا آیت آمد اِذْ تُصْعِدُوْنَ وَلَا تَلْوُوْنَ عَلیٰ
اَحَدٍ وَالرَّسُوْلُ یَدْعُوْکُمْ فِیْ اُخْرٰیکُمْ
کس بود که برای رسول صلی الله عَلَیْهِ وَآلِهِ وسلم را
از چپ و راست شمشیر میزد و کافران از سر
مُصْطَفیٰ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دور می کرد تا که
نیمه شمشیر او شکسته شد و باز دیکر کافران منع
می کرد و مصطفی صلی الله عَلَیْهِ واله وسلم شمشیر خود

ذوالفقار بدو داد علی بن ابی طالب علیه الصلوة
والسلام بود گفت بلی گفتم روز مباهله که
جهودان نجران درخواستند که فردا بر یکدیگر نفرین
کنیم هر کس که بر حق باشد خلاص باید و از ان
نفرین او را زیانی نرسد چنانک حق تعالی فرموده است
فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ اَبْنَآءَنَا وَاَبْنَاءَكُمْ وَنِسَآءَنَا
وَنِسَآءَكُمْ وَاَنْفُسَنَا وَاَنْفُسَكُمْ ثُمَّ
نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللّٰهِ عَلَى الْكَاذِبِيْنَ
مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم نه علی و فاطمه
و حسن و حسین علیه السلام را با خود برده بود
گفت بلی گفتم در خیبر نه علی علیه

السلام بر کند و چهل گز بیك دست بینداخت که سوگند
یاد کرد که وَاللّٰهِ مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْبَرَ بِقُوَّةٍ
جُسْمَانِيَّةٍ بَلْ بِقُوَّةٍ رَحْمَانِيَّةٍ گفت بلی گفتم چون
سورة برآءة فرود آمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم
آنرا بابوبکر داد تا بمکه برد و عهد اهل مکه تازه کند
ابوبکر سورة براءة بستد و نه راه رفته بود که
مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم کس فرستاد و او را
باز خواند و سوره براءة ازو باز ستد و بعلی داد ابوبکر
گفت یا رسول الله از من که تقصیر صادر شد که سورة
براءة باز ستدی و بعلی دادی رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم گفت ای بوبکر وحی رسیده است

از خدای عز و جل بمن که این سوره من برسانم با کسی
از من باشد و علی از منست نه چنین بود گفت بلی
گفتم مصطفی صلی الله علیه و اله و سلم در حق
علی بن ابی طالب علیه گفت لا یُحِبُّكَ اِلّا مُؤمِنٌ
تَقِیٌّ وَلا یُبغِضُكَ اِلّا مُنافِقٌ شَقِیٌّ نه چنین است
گفت بلی گفتم مصطفی صَلَّی اللهُ عَلَیهِ و آله و سلم
فرمود اَنَا مَدِینَةُ العِلمِ وَعَلِیٌّ بَابُهَا گفت بلی
گفتم نه مصطفی در حق علی فرموده است عَلِیٌّ
مَعَ الحَقِّ وَالحَقُّ مع عَلِیٍّ گفت بلی گفتم بازگشت
افتاب را که رَجَعَتِ الشمس بدعای حتی صَلَّی
حَیدَر نماز بسین از علی علیه الصلوة والسلام

فوت شده بود مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم دعا
کرد تا افتاب فرو رفته باز بمقام عصر آمد تا علی
نماز کرد راست است گفت بلی گفتم این حدیث که
روایت کرده اند که مصطفی صلی الله علیه و اله و سلم
اِنِّی تارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَینِ کِتَابَ اللهِ وَعِترَتِی
اَهلِ بَیتِی مَا اِن تَمَسَّکتُم بِهِ لَن تَضِلُّوا اَبَدًا وَلَن
یَفتَرِقَا حَتّی یَرِدَا عَلَیَّ الحَوضَ درست است گفت
بلی گفتم از اهل البیت علیهم السلام هیچکس از علی
بزرگتر بود گفت لا والله گفتم این حدیث که مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم روایت که عَلِیٌّ مَعَ القُرآنِ
مع عَلِیٍّ یَدُورُ مَعَهُ حَیثُ دار صحیح است گفت

بلی گفتم درین حدیث چه گوئی که مصطفی صلی الله علیه
وآله وسلم فرموده است مَثَلُ اَهْلِ بَیْتِی کَمَثَلِ
سَفِینَةِ نُوحٍ مَنْ رَکِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ
عَنْهَا غَرِقَ نجات اُمّت خود در اهل بیت خود
نهاد درست است گفت بلی گفتم عادلی قدیر از علی
در اهل بیت کسی بود گفت لا والله روزی علی
عَلَیْهِ الصَّلوٰةُ وَالسَّلَامُ در حُجرهٔ مصطفی صلی الله علیه
وَآلِهِ وَسَلَّمَ رفت دحیة الکلبی را
دید که سر مُصطفی صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
در خواب بود چون علی عَلَیْهِ السَّلَامُ در رفت
دحیه گفت خُذْ رَاسَ ابْنِ عَمِّكَ عَلی حِجْرِكَ

فَاِنَّكَ اَحَقُّ بِهِ علی بنشست و سر مبارك مصطفی
صلی الله علیه وآله وسلم در کنار گرفت و دحیه برخاست
و برفت چون ساعتی بر آمد مصطفی صلی الله علیه
وآله وسلم از خواب در آمد علی را دید گفت یا علی
که سر من در کنار تو نهاد گفت دحیة الکلبی
رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت یا علی جبرئیل
بود دحیة الکلبی چنین است یا نه گفت بلی
گفتم ای آزادمرد وقت آن نیست که انصاف دهی
که بعد از رسول صلی الله علیه وآله وسلم
بهترین خلق و هادی حق و داعی و راعی و امام
صدق که بود گفت که اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ

وَحْدَهُ لَاشَرِيكَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ
وَرَسُولُهُ وَحَبِيبُهُ وَوَصِيُّهُ سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ
وَاَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِي بن ابي طالب طَالب
سَيِّدُ الْاَوْصِيَاءِ وَالْاَوْلِيَاءِ وَهُوَ خَيْرُ النَّاس
بعد رسول صلى الله عليه وآله وسلم گفتم اي عزيز
بحق خدا كه خبر ده مرا تا اهل سنت وجماعت را
چه دامن گير شد كه اين مخالفت ميكنند
وقرآن وحديث را قبول نمي كنند ويكبار كي
بدشمني خاندان مصطفى صلى الله عليه وآله وسلم
علي بيرون آمده اند گفت براي انك چون
بغور كار نمي رسند صحابه بعد از وفاة مصطفى

صلى الله عليه وآله وسلم مرتد مي باشد الا اناك شيعة
على بن ابي طالب عليه الصلوة والسلام اند وچندين هزار
ادمي كه بعد از مصطفى صلى الله عليه واله وسلم
از مادر در وجود آمده اند ناپاك مي باشند بضرورت
اجماع امت براي دفع چرا مرادك از خود است
وكار از اين حديث مي كنند كه پيغمبر فرموده است
لا تجتمع امتي على الضلالة گفتم اين حديث
از دو حال بيرون نيست يا امت نه امتند يا حديث
موضوع است چرا از بهر انك جماعتي كه با امير
المؤمنين عليه السلام خروج كردند وحسين بن علي را
شهيد كردند واهل بيت مصطفى صلى الله عليه وآله

وسلم را اسیر کردند اگر کوئی نه ضال و کمراه بودند
کافر باشی پس اجتماع ایشان بضلالت بوده باشد
وچون چنین باشد حدیث موضوع باشد گفتم
اکنون ترا محقق شد که بعد از حضرت مصطفی صلی
الله علیه وآله وسلم بر اهل بیت او چه جور و جفا
رفته و حق ایشان چگونه باطل کرده اند از خمس و
بیت المال و فدک و هزار ماه که پنجاه و سه روز
بر سر منبرها اسلام علي بن ابي طالب علیه الصلوة
والسلام را که بهترین خلق خدا بود بعد از
رسول صلی الله علیه وآله وسلم لعنت کردند
وفرزندان ایشان را در میان خلق خوار کردند

وباسری بردند واکنون نیز اگر از دوستان علی علیه
الصلوة والسلام بر یکی از ین دشمنان
علي علیه الصلوة والسلام و آله علی عم لعنت کنند
او را برنجانند و برفض نسبت کنند و انکشت
نمای خلق کردانند ودر اسلام فرستادن باهل بیت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم مضایقه کنند
وبقصد ودفع آن سعیها مجهود نمایند وعلی حده
از بهر ترک وقربت بخدا و رسول صلی الله علیه وآله
برخود لازم وفرض کنند که نفسی از سادات
با دوستان ومتعلقان ایشان در رنجانیده اند
وتعذیب کشد ودرین حمیت بخون ومال

بازنمانند گفتنا دلخوش دار که عاقبت کار بر شما
قرار گیرد و دین شریعت بر شما ختم شود و همه دینها
و دولتها و از جماعت زیر و زبر شود و یکی از سادات
ظاهر شود از ایمه معصومه که نه سال در زمین
خلافت کند و امام خلق باشد از حق و حکم او از مشرق
تا مغرب برسد و همه دینها و مذهبها دیگر براند
از دو جهان زی روزها در عهد او دراز ی سال باشد
گفتم نام او چه باشد گفت مهدی گفتم
اهل سنت و جماعت میگویند لا مهدي الا عیسی بن مریم
گفتا في زمن از ان ببرده اند یعنی لا مهدي
الا في زمن زمن عیسی علیه الصلوة والسلام هردو

ودر یك روز ظاهر شوند میان رکن و مقام
وعلی محمد وآله الصلوة والسلام
بسم الله الرحمن الرحیم
در مناظره مامون الرشید با جماعت اصحاب
الحدیث از فقها و مرو در امامت امیر المؤمنین
علی علیه السلام
بسم الله الرحمن الرحیم
فصل دوم جنین گویند که مامون الرشید
در مجالس نظر و محافل و مجامع باستقضاء نکاه کرد
و اغلب خلق مایل بفضایل مشایخ بودند
و با ایشان در امامت امیر المومنین علی

عليه السلام مناظره كردي وتفضيل وي بر جمله
صحابه تقرير كردي وخاطر امام علي موسى رضا را
رعايت كردي وامام عليه السلام اصحاب
خود را گفتي بايد كه مغرور نشويد بقول وي كه
وي انچه ميگويد بزبان ميگويد وقاتل من وي
خواهد بود ومرا چاره نيست تا انكه كه اجل برسد
معتبران ثقت روايت كنند كه يحيي ابن اكثم
قاضي خراسان گفت كه مامون مرا فرمود تا جماعتي
از اهل حديث واهل كلام وبحث ونظر حاضر كنم
نزديك چهل شخص حاضر كردم واعلام مامون كردم
اجازه دخول داد در رفتم وجماعت سلام كردند

ايشانرا بعزت بنشاند وبتواضع با ايشان سخن گفت
ومؤانست نمود بعد از ان گفت اي جماعت ميخواهم
كه خود را مجموع كنيد وبحضور وجمعيت
جمع باشيد كه امروز با شما صحبت وفايده است
بايد كه موزها بيرون كنيد وهر يكي كه از شما
حاقنست خود را فارغ كند وخوش وگستاخ ومنبسط
بيرهشت درين بساط بنشينند تا بگوئيم وبشنويم
گفت اي قوم من شمارا از بهر ان حاضر كردم
تا شمارا حجتي باشد در حضرت خدا اكنون از خدا
بترسيد ومحابا مكنيد وحق بازمگيريد واز هر كس
كه باطل گويد وكند باز مپوسيد ودر جاه ومملكت

و حکم من نگاه مکنید و بر نفس خود ببخشائید
و از دوزخ بپرهیزید و در رضا کوشید که هیچکس
بمعصیت تقرب بخلق نکند الا خدا خشم و قهر خود
برو براند این ساعت بحضوری تمام و جمعیتی
مستوفی مناظره کنید که من از انهام که علی بن ابی طالب
علیه السلام بعد از پیغمبر بهترین خلق
می دانم اگر درین مسئله حق بر طرف من باشد بی جحود
و عناد تصدیق کنید و اگر بخلاف این باشد
بر من رد کنید و هیچ اندیشه مکنید اگر خواهید
من سوال کنم و الا شما سوال کنید یکی از ان جمع که ما سوال
کنیم بیان تا چه داری باید که از شما یکی که ماهرتر باشد

منظم

متکلم باشد اگر در پیش کسی مزیدی باشد بگوید و اگر او را
در تقریر قصوری باشد یا در تقریرش خللی بود معاونت
کنید انکه یکی گفت دعوی ما آنست که بعد از
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بهترین خلایق است
ابو بکر بجهت روایت حدیث که اجماع امت بر انست
که پیغمبر فرموده است اقتدوا بالذین من بعدی
ابو بکر و عمر چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
باقتداء ایشان فرموده باشد لابد سبب خاصیتی باشد
که خدا و رسول دانسته و او اقتدا بکسی نفرماید
الا که انکس از همه کس بهتر باشد مامون گفت روایتها
بسیار باشد و آنها از سه حال بیرون نباشد یا همه

دروغ باشد یا همه راست یا بعضی راست باشد
یا بعضی دروغ اگر همه حق باشد لان ما همه باطل باشد
از جهت تناقض احادیث واگر همه باطل باشد
در آن مفسده دین بود وشریعت برخیزد چون این
دو قضیه باشد لابد متعین باشد بقسم ثالث وآنسته
که بعضی حق باشد وبعضی باطل بس لابد بود دلیلی
وبرهان که بدان امتیاز میان حق وباطل ممکن بود
وچون چیزی وارد شود که فی نفس الامر از مساق
حدیث حقیقت آن وماهیت آن از آن حدیث
معلوم گردد محتاج بدلیل خارج نبود واین حدیث
که شما ایراد کردید بطلان این حدیث است

واز نفس این حدیث ظاهر است وآن چنانست که
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم احکم الحکماء
واز همه خلق او بصدق اولیتر وسزاوارتر ومنزه
از محال ومعصوم در کل حال ووجه استدلال
این حدیث آنست که آن شخص که پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم امت را باقتداء ایشان
فرموده است که اقتداء بهر یک از این دو اهتداء بود
بالتمام ایشان هر دو در کل حالات موافق
ومتفق بوده اند ودر هر دو عدد وصورت وشکل
همچنین واین محال بود واگر این مختلف رای وسیرت
وطریقه بوده اند اقتدا بدو وجهت مختلف کردن

متعذر بود و از تکلیف ما لا یطاق باشد و این خارج
از حکمت و عدالت بود و دلیل بر آنکه طرف وسیر
ایشان مختلف بوده است بسیارست و از انجمله
یکی آنست که سبی و غاره و برده اهل الرده روا داشت
و عمر منکر آن بود و در عهد حکم خود همه را رد کرد
و ابو بکر خالد ولید را عاملی داده بود و عمر چند نوبت
گفت تا او را معزول کند و اجابت نکرد و ابو بکر
اجابت نکرد و گفت تا مالك بن نویره را بکشد
و بوی باز زد و عمر متعة نکاح و متعة حج را حرام
کرد و ابو بکر روا داشته بود و عمر دیوان خراج
نهاد و ابو بکر از آن اجتناب نمود و ابو بکر بعثمان و وفات

خویش خلیفه معین کرد و عمر نکرد و امثال این مخالفات
بسیارست یکی دیگر از جماعت گفت پیغمبر فرموده است
لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابا بکر
خلیلا مامون گفت این موضوع و باطلست که
روز مواخاة مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
امیر المؤمنین را با زاخ می داشت امیر
المؤمنین ازین معنی سوال کرد فرمود که من ترا
از برای اخا خود باز پس داشته ام و حدیث مواخاة
مشهور و متفقی و مجموع علیه امتست هر یك
که حق است ازین هر دو آن یکی باطل باشد
دیگری گفت امیر المؤمنین علیه السلام

بر منبر گفت بهترین خلق الله بعد از رسول الله
صلی الله علیه وآله ابو بکرست مامون گفت
این هم محالست و باطل از جهت آنکه اگر این معنی
صدق بودی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
یکبار عمر عاص بر وی امیر کرد و دیگر یکبار
اسامه زید و قول امیر المؤمنین علیه السلام
تکذیب این دعوی میکند از انجا که چون
مصطفی صلی الله علیه السلام وفات رسید
امیر المومنین علیه الصلوة والسلام فرمود که من
اولیترم بجای رسول صلی الله علیه وآله وسلم
واین مقام بمن نزدیکترست از جامه من بمن واگر نه ترس

آن بودی

آن بودی که همه مرتد شوند و از دین بر گردند
هیچ کس رها نکردی و خود فرموده که چگونه ایشان
از من بهتر باشند و پیش از انکه ایشان باسلام امدند
خدای را می پرستیدم و بعد از ایشان می پرستم دیگری
گفت نه ابو بکر در بر خود نیست گفت که که
اقالت میکند تا اقالت کنم امیر المؤمنین علیه
السلام گفت این چه سخن باشد جایی که پیغمبر ترا
مقدم داشته باشد تواند که ترا باز دارد و منع کند
مامون گفت این هم باطلست زیرا که امیر المومنین
علیه الصلوة والسلام التفات به بیعت ابو بکر
نکرد در خانه بنشست و بجمع قرآن مشغول شد

وشما روایت میکنید که او بیعت نکرد تا فاطمه علیها السلام
درحیوة بود وچون در مرض وفاة بود وصیت کرد
مرا شب دفن کن تا هیچ از ایشان بنماز بر من حاضر نشوند
ووجه بطلان دیگر انست که اخر خلافت بحکم
خدا و رسول صلی الله علیه وآله وسلم
بوده است چگونه بخلاف خدا و رسول اقالت میکرد
واو با نصار گفت که من راضیم که یکی ازین دو کس
ابو عبیده الجراح یا عمر قبول کند دیگری گفت
عمر عاص گفت من از رسول الله پرسیدم که از خلق
که دوستر داری گفت عایشه گفتم
از مردان گفت بدرش مامون گفت این هم

باطلست

باطلست از جهت روایتی که شما دارید که مرغ بریان نزد
پیغمبر حاضر کردند واو فرمود خدایا ائتنی باحب
خلقك الیك یاكل معی فكان علیا
یعنی خدایا انکه از خلق دوستر داری بفرست تا با من
ازین طعام بخورد علی علیه الصلوة والسلام
درآمد وباوی مرغ بریان بخورد چون این حدیث
راستاست آن یکی دروغ باشد دیگری گفت
علی گفته است هرکه تفضیل من بر ابوبکر تقریر کند
او را حد افترا بفرمایم مامون گفت این هم دروغست
چگونه علی علیه الصلوة والسلام بر کسی روا
دارد که شریعت روا نداشته است وهرگز سزا الحکم

ووحدود خداي بيرون نبرده خاصه كه افضليت
علي عليه الصلوة والسلام وان هيچكس
از قسم مزيت نباشد وانكه خليفه شما كفته است
كه مرا اقالت كنيد كه من بهتر از شما نيستم
اكنون بنكريدكه ازين دو كدام يك راست
كوترند ابوبكر بر نفس خود يا علي عليه الصلوة
والسلام بر او لا بد باشد از انك راست باشد
دروغ اكر ابوبكر راست كفته است بهتر از علي نباشد
واكر دروغ كفته است كذاب امامت را نشايد
وچون اين متناقض اند تميز ميان ايشان بوجي باشد
ووجي منقطع است يا باستدلال ونظر ونظر

مقضي است بطرف عصمت وروشن است كه از ميان
ايشان هر دو حوالت عصمت يكيست ديكري كفت
پيغمبر فرموده است كه ابوبكر وعمر سيدان كهول
بهشت اند مامون كفت اين هم محالست
كه مشهور ومعلوم است كه پيغمبر صلى الله
عليه وآله وسلم فرموده است كه روز قيامت
حشر مردان درامردي بود وهيچ كهل وپير در بهشت
نباشد وقصه اشجعيه مشهور است كه عجوزه
بود در حجرة پيغمبر رفت وفرمود كه روز قيامت
هيچ زن پير در بهشت نرود آن پيرزن بكريست
پيغمبر فرمود دلخوش دار كه همه را اورنا برانكيزانند

ودر بهشت روند واکر ایشان پیر دیکر مردم امرد
وجوان حشر کنند ودر بهشت کنند سید ایشان
وازان همه بهشتیان حسن وحسین علیه السلام
باشند چنانك فرموده است الحسن والحسین سیدا
شباب اهل الجنة من الاولین والآخرین
وابوهما خیر منهما دیکری کفت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم فرموده است که لو لم ابعث
لبعثت یا عمر اکر من انه پیغمبری نفرستادندی ترا
فرستادندی مامون کفت این محال عظیم است
که خدا فرموده است که واذ اخذنا من النبیین
میثاقهم ومنك ومن نوح وابراهیم

وموسی وعیسی چون چنین است چرا باید که بثابت
پیغمبری ونبوت باشد بعد از ابوبکر او را امامت دهند
دیکری کفت یك روز پیغمبر نظر کرد بر روی عمر
وتبسم کرد وکفت حق تعالی از میان همه خلق
بعمر مباهات کرد وفخر آورد بر جمله ملائکه مامون
کفت این همه باطلست از جهت انك پیغمبر
برکزین عالم وعالمیان در میان خلایق است
خدای تعالی او را رها کرد وبعمر مباهاة کرد
چنانك عمر از خواص خلق باشد وپیغمبر از عوام
خلق واین روایت عجیبتر از ان نیست که شما اورید
که پیغمبر فرمود که شب معراج چون در بهشت

رفتم او را از نماز شنیدم چون بدیدم بلال بود
از پیش من رفته بود آخر شیعه میگویند علی بهتر از
ابوبکر است و شما میگویید غلام ابوبکر بهتر است
از پیغمبر و دیگر روایت میکنند که شیطان از سایه
عمر بگریزد و در نماز بر پیغمبر دست یابد و هر زها
خود در میان نماز بجای قرآن در دهان پیغمبر اند
از دو کلمه کفر او را تلقین کند دیگری گفت
اخر جهان عذاب گیرد از آن کس را نجات و خلاص
نباشد الا مامون گفت این خلاف کتابست
که خدای تعالی میفرماید وَمَا كَانَ اللهُ
لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ می فرماید که من عذاب

کسانی

کسانی نکنم که تو در میانش باشی پس بدین استظهار عذاب
خود نباشد و تقدیر اگر باشد کس ازان نرهد الا محمد
و عمر که عمر منزلت و مرتبت محمد است و این هیچ
مسلمان نگوید دیگری گفت پیغمبر او را با تمامت
ده بشارت ببهشت داده است مامون گفت
این هم تحقیقی ندارد اگر چنین بودی چرا هر روی
شبها حذیفه یمانی را گفتی پیغمبر مرا در میان منافقان
یاد کرده است یا نه چون بدین بشارت استظهار
داشت چرا متردد بود و اگر بر قول و اعتماد نداشت
و او را باور نمی کرد این خود نه مسلمانی باشد و اگر
تصدیق کردی و باور داشت سوال از حذیفه یمانی

که معنی دارد دیگری کفت پیغمبر فرمود مراد رکفت
ترازو نهادند و همه امت بر کفتهٔ ایشان بر هم بیفزودند
بس ترازو کرفتند مامون کفت این هم محالست که این
دعوی از دو حال بیرون نیست یا تن و اندامهای
ایشان در ترازو نهادند یا عملها ایشان اکر مراد تن
و اندام ایشان و از ان امت بوده و نابوده مرادست
جکونه ممکن بوده باشد و اکر مراد اعمالست امت
ناموجود و اعمال موجود جون نبود پس این تفصل
و رجحان از کجا تصور توان کرد جون سخن
بدین مقام رسید جماعت همه سر در پیش انداختند
و خاموش شدند مامون کفت جرا خاموش شدید

کفتند بمنتهای سید سخن هیچ باقی نیست مامون کفت
من اکنون سایل باشم و از شما سوال کنم بکویید که ان
اعمال صحابه در اول اسلام کدام فاضلترست بجمع
کفتند سبقی در اسلام که خدای فرماید
السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ
کفت هیچ دانید که سابق بر علی علیه
الصلوة والسلام که بوده است کفتند اود ن
کودکی بود و تکلیف بروی نبود و ابوبکر در سن
کهولت در اسلام آمد و درین دو اسلام تفاوت
بسیار است مامون کفت بکویید که اسلام علی
بر جه حمل کنیم از الهام خدایی بوده است یا بدعوت

پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم اگر بالهام بوده است
و از پیغمبر فاضلتر باشد که جبرئیل علیه السلام
او را تعلیم نکرد او ندانست و اگر بدعوت پیغمبر صلّی
الله علیه و آله و سلّم بوده است پیغمبر او را از رای خود
دعوت کرد یا بامر خدا اگر گویند برای خود کرد
تکذیب قران باشد که میفرماید وَمَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَیٰ
و اگر از قبل خدا بوده است خدا او را در کودکی
بمثابت عاقلان کامل داشته و دانسته است
و او را در ان سن و سال و وقت موید بیایید
و موفق بتوفیق گردانید تا انچه دیگران
در کهولت یافته و دیده اند او در کودکی دانسته

و یافته وجهی دیگر انکه بر حکیم روا نباشد که ناممکن
و محال بنده را فرماید چون کودکی را که استعداد و رشد
و ادراک دعوت فرماید دور از حکمت باشد
و حکیم تعالی چنا افعال روا ندارد و نکند و نفرماید
دیگر مامون گفت بعد از سبق کدام فاضلتر است
گفتند جهاد گفت هیچ کس دیدند و شنیدند
که در موافقت وقایع در حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله چندین ملازمت و موافقت
وقایع در جهاد کسی نموده است که علی در روز بدر
از شصت مبارز و زیادت بدست خود بینداخت
و باقی لشکر از اسلام بکسی گفت ابو بکر

در خیمه بود با پیغمبر و بتدبیر مشغول بود مامون
گفت این سخن سخت عجیبست او بی پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم تدبیر میکرد. پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم محتاج رای و تدبیر او بود از این
سه یکی اختیار کنید گفتند نعوذ بالله اگر او را شریک
پیغمبر گوییم که پیغمبر محتاج رای و تدبیر او بود و تنها
تدبیر امکان ندارد بس با پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم بودن در خیمه فایده داشت الا آنک
در کارزار نبوده باشد اگر فضیلت آنست که در جنگ
نبوده بس واجب کند که هر که در جنگ نرفته باشد
در فضیلت مشرک بوده باشد و این بخلاف

فرمان قرآنست که میفرماید وَفَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجَاهِدِينَ
عَلَى الْقَاعِدِينَ خدا مفضل و صاحب فضیلت
کرده است مجاهد را بر آنکس که از جهاد بنشسته
و تخلف کرده اسحاق حماد میگوید بس مرا گفت
بس سورة هَلْ اَتٰى عَلَى الْاِنْسَانِ بخوان میخواندم
تا باین آیه رسیدم سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا گفت
این آیه و این سوره در حق که فرود آمده است
گفتم در حق علی علیه الصلوة و السلام گفت
نیز از بهر آن فرستاد تا سیرت علی علیه الصلوة
و السلام در میان خلایق ظاهر کند و تعریف
او کند که مراجعه کرده است و جه گفته است

کدام فضیلتی زیاده تر ازین بس کفت ای ابو اسحق
خبر مرغ بریان ودعاء رسول صلی الله علیه و آله
بیش تو درست وحق است کفتم بلی کفت این قضیه
باجنانك پیغمبر خواست واقع بود یانی باخدا فاضل
ومفضول هردو میداند ومفضول از فاضل دوستر
میدارد یاخدا فاضل از مفضول نمی شناسد بکوی
ازین سه کدام پیش توحق است ابو اسحق ساعتی سر
فرو برد بس کفت خدای تعالی ابو بکر را فرموده است
ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه
لا تحزن ان الله معنا او را صاحب و رفیق
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نسبت کرد مامون

کفت سبحان الله ندانستم علم لغت چنین
کم مایه ای در خصلت که فضیلت تقریر توان کرد
جون هر کسی با هر کس امکان صحبت دارد فضیله
بجه جهت حاصل بود در قرآن فرموده قال له
صاحبه وهو یحاوره اکفرت بالذی خلقك
من تراب کافر را بصحبت یاد کرد وکافر را فضیلت
بود دیکر در شعر عرب میکویند مصرع ولقد غدوت
وصاحبی وحشیة وحشی وددو دام را بصحبت
یاد کرد ایشان را وی را جه فضیلت بود اینکه کفتی
ان الله معنا هم مزیتی نیست که خدای تعالی
با بدان و نیکوان یك نسبت بعلم و خدایی میفرماید

مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَىٰ ثَلَٰثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ
وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَىٰ مِنْ
ذَٰلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَمَا كَانُوا
یعنی هیچ سه کس براز و مشورت بهم ننشینند الا که
من چهارم باشم وهیچ پنج ننشینند الا که من ششم باشم
وهیچ کم ازین و بیش ازین نباشد الا که من با ایشان باشم
هر کجا بس فضیلت معیت علم شد و برخاست و ازان
لَا تَحْزَنْ که گفتی این حزن وی با طاعت بوده است
چرا پیغمبر او را از طاعت باز میدارد و اگر معصیت
بوده در معصیت چه فضیلت بوده تا این فضیلتی
باشد بس مأمون گفت این که میفرماید فَأَنْزَلَ اللَّهُ

سَكِينَتَهُ مرادش کیست گفت ابو بکر جهت آنک پیغمبر
ازین مستغنی بود و مستظهر گفت چگوئی در آنک
خدای فرماید در یوم حنین إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ
فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ
بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ
عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ بدیدی که پیغمبر اهل
سکینه خدایست وبعد ازان مومنان وبعد ازان
سکینته عَلَيْهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ ضمیر مراد
رسولست که در روز حنین صاحب سکینه بود
وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ خدا داند که مومن بود که مومن است
خود بوی [illegible] او رد بنگر که کدام یکی بسکینه

اولی برایدانك بطیب النفس وخوش دلی با پیغمبر
درجهاد وجدال بودتا اندك در غار دلتنك وخون
نشسته ودیکر موازنه کن حال لیلة المبیت بلیلة
الغار مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم ومرتضی را
در شب بر جای خود خوابانید علی علیه الصلوة
والسلام نفس بوقایة نفس پیغمبر در پیش داشت
ودریغ نداشت کفت سمعا وطاعة وکفار
ومشرکان جمع شدند وبر قتل پیغمبر اجماع کرده
وهیچ شك نکردند که پیغمبر است که خفته است
ورای آن بود که هر یك از قومی وقبیلهٔ ضربتی زنند
یا عمیا باشد وهمه درین فعل شریك باشند وباتفاق

یك دیکر از عهده این کار مقتضی شوند رای می زدند
ونزدیك می آیدند وغلبه بر سر علی علیه الصلوة
والسلام آوردند ودر روی هیچ تغیری واستیجا
شی وخوفی ورعبی نبود وابوبکر بی غلبت خصم
در غاری مستتر تا معلوم در حضرت پیغمبر
دلتنك وخائف بنکر تفاوت میان این هر دو خصلت
که فضیلت از کدام طرف حاصلست
پس کفت ای ابو اسحاق روایت حدیث ولایت
پیش تو نیست کفتم بلی هست کفت نمی بینی
که در آن چه خبر علی علیه الصلوة
والسلام را واجب کرده است که ایشان از آن

هیچ نیست گفت ومیدانی که دو ام مقام گفت
در غدیر خم فرمود چون از حجة الوداع بازگشت
گفت نمی دانی که هرون بموسی بود گفتم بلی گفت
علی بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم همچون
هرون بود بموسی گفتم این قیاس راست نیست
که هارون پیغمبر بود وعلی نه گفت بعد از نبوة
منزلتی دیگر نیست الا خلافت وپیغمبر او را خلیفه
خود کرد در مدینه چنانك منافقان گفتند
که از وی ملول واو را در مدینه باز داشت
این هم بر مثال حال موسی وهرون است که
گفت اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَاَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ

سبیل

سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ گفتم موسی هرون را خلیفه کرد
وهر دو زنده بودند گفت چون موسی بمیقات میرفت
هیچکس از اصحاب با وی نبودند گفتم بلی گفت نه هرون را
خلیفه خود کرد ودر قوم باقی گفتم بلی گفت پیغمبر هم
چنین علی را خلیفه کرد در مدینه در حیوة خود واو
وزیر پیغمبر بود چنانك هرون وزیر موسی بود
چنانك گفت وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ اَهْلِي
هَارُونَ اَخِي وچون علی بمنزلت هارون باشد
بی علی وزیر باشد محمد را ص وخلیفه وی باشد چنانك
هرون خلیفه موسی ص وبعد از ان نگاه با صحاب
کرد گفت من سائل شما باشم با شما از ان من

گفتند ما سوال کنیم گفت بگویید یکی گفت نه تو امت
علی علیه الصلوة والسلام از قبل خدای تقریر
می کنی گفت بلی گفت باید که همچو ذکر فرایض چون
نماز و عدد نماز و زکاة و کیفیت زکاة و سایر فرائض
مشهور بودی و در آن هیچکس منازعت و مخالفت
نکردی چون ذکر فرائض چون است که در خلافت
چندین خلافست و در آن فرائض هیچ نیست
گفت از جهت آنک حرص و رغبت خلق بجاه
و حکم و اعراض اکثر خلق بیشتر از ان فرائض دیگری
گفت چه خلل کردی اگر پیغمبر امر کردی
و اجازت فرمودی باختیار یك تا قایم مقام وی باشد

و

و رحمت و شفقت برخ[illegible] کردی و اگر خلاف حکم وی
کردندی عذاب بایشان فرو آمدی گفت خدا بخلق
رحیم تر از پیغمبر هست نمی بینی که خدا پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم بخلق فرستاد بعضی طاعت
میدارند و بعضی انکار می کنند و خدا مهلت داده
و رها کرده تا وقت مکافاة و مجازاة برسد وجهی
دیگر آنست که اختیار پیغمبر قایم مقام خود هم خلق را
فرمودی کدام یکی معین توانستی کرد و اگر بعضی را فرمودی
ایشان بچه شائبه خاصیت و زبان بانك بر زدندی
که مراد خدا بدان بودی دیگری گفت روایتست
از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هر چه

نزد مسلمان ان نیك باشد در حضرت خدا نیك بود و هرچه
بد باشد بد بود گفت لابد همه مسلمانان را مراد بود یا بعضی
اگر همه را مراد دست جمع و اجماع همه مفقود باشد
و متعذر بود و اگر بعضی مراد دست هر قومی را رسد
نه یکی مختار ایشان بود بس اختیار شیعه علی علیه
الصلوة والسلام حق بود و هیچ لایمه نباشد
و اصحاب حدیث و جمهور دیگری بس امامت
در میان خلق مضطرب بود و درین رکن اعظم
هیچ وثوق نماند دیگری گفت روا بود که گویند اصحاب
رسول صلی علیه و آله و سلم برخطا بودند
و اجتماع بر اضلال کردند گفت نه چون توان گفت

و این

و این چه سخن بود کسی که نه فرض داند و نه سنت و نداند
که امانت از خداست یا از رسول حمل بر چه خواهید
کرد فرض یا سنت و شما نه فرض میدانید و نه سنت
دیگری گفت تو دعوی امامت علی علیه
الصلوة والسلام میکنی بچه حجت و بینه گفت
حجت و بینه بر من نیست که مقرم نه مدعی و اعتراض
بر مقر نکنند تا محتاج بینه باشد و شما دعوی
اختیار میکنید که بواسطه اختیار شما دیگری صاحب
تولیت و عزل شود و بینه بر شما متعذر شود که امت
درین قضیه بر دو گروهند بعضی قایل اختیار و بعضی
منکر اختیار از قایلان اختیار سنت ممکن نبود

گه همه درین دعوي شریکند و شرکاء خصما باشند
وان قایلان نص و منکر آن اختیار بینت متوقع
نباشد بس ازانجا اقامت کنند **دیگري** گفت بس درین
صورت بر **علی علیه الصلوة والسلام**
جه واجب باشد بعد ان **رسول صلی الله علیه**
وآله وسلم گفت انجه بروي واجب بود کرد واو
اخلال واجب نکردی بروي واجب بود
که خلق را اعلام کردي بر امامت خود **گفت** کار
وي نبود که امامت خلق را تقریر کردي این کار خدا
و **رسول صلی الله علیه وآله وسلم** بود و کردند
و شما انکار کردید اگر امامت بقول خود یا ان دیگري

راست بودي بر شما هیچ اعتراض نبودي و طریق
صواب بودي اختیار و امامت و خلافت شما
مشکل انست که تعلق بخداي دارد و رسول شروع
شما از قول خدا و رسول عاري است جنانك **خدا**
ابراهیم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود إِنِّي
جَاعِلُكَ فِي الأَرْضِ خَلِيفَه **اگر** امامت است
و اگر خلافت خلق را با ان جه کار جنانك نمود فرمود
جه امام باید که از بدو فطرت در علو شرف و رفعت
نسب و خصوصیت طهارت عصمت باشد
در ماضی و مستقبل حالات وي که هر کس که بفعل
خلق خلیفه باشد بفعل خلق معزول باشد **دیگري**

گفت چرا واجب می دانی امامت وی گفت از بهر
انك واجب میدانم نبوّة محمد صلی الله علیه
وآله وسلم كه علي از فطرت طفولیت
قدم در ایمان نهاده است چنانك محمد و از ضلالت
و شرك معصوم و مجتنب بوده همچو وی یعنی محمد
صلی الله علیه وآله وسلم كه شرك ظلم بود و ظالم
امامت را نشاید و بت پرست خود چه توان گفت
که مشرك از جملهٔ اعدای خداست و عدو خدا
چون ولی خدا باشد و هر كه چنین باشد شریعت
حکم بر وی پرانده باشد و محکوم علیه چگونه حاکم
بود مطلقاً و الا میان حاکم و محکوم علیه فرقی

بنماند دیگری گفت پس چرا علی علیه الصلوة
والسلام بر ابوبکر و عمر قتال نکرد چنانك با معاویه
کرد گفت این اعتراض از قانون دور است که بر نفی شیء
و هیچ طلب نکنند و علت نمی در منفیات نبود که اصل
اشیاء عدم است دلیل بر وجود و ثبوت شی طلبند
اکنون بباید دانست که قضیهٔ علی علیه الصلوة
والسلام تعلق بخدا دارد یا بغیر وی اگر
بخدا دارد شك و انكار در آن کفر بود پس تسلیم
باید شدن که سلموا تسلیما و اگر از خلقست
چه ایشان وجه علی وجه دیگری آن باید که خلق
باید دیگری گفت اگر علی علیه الصلوة والسلام

مفترض الطاعه است باید که چون پیغمبران مبلغ باشد
گفت خدای تعالی علی را چون نشانه و علی در میان
خلق نصب کرده تا که مطیع است و که عاصی و که
موافقست و که مخالف اگر بر کار دین و راه خدا
مدد و معاون بیند جهاد کند و اگر نه بیند چون دیگر
پیغمبران سنت فرا پیش گیرد و عیب و ملامت عاید
بر آنک از نصرت و معاونت نشست و او را تنها
رها کرد بر مثال کعبه خانهٔ خدا که علی علیه
الصلوة و السلام گل کعبه و الکعبه تزار و لا تزور
خانه مفترض الزیارتست هر که بروی رود اجابت
حق کرده باشد و اگر نرود هیچ بازخواست بر کعبه

نباشد

نباشد دیگری گفت چون لابد امام ناچارست چون
البته علی علیه الصلوة و السلام باید نه
دیگری گفت از جهت آنک طاعت مجهول و کسی
که در میان خلایق او را نداند و نشناسند ممکن نبود
و بر عیان و ایقان نباشد همچو ماه صیام اگر حق تعالی
فرمودی که از سال یک ماه روزه باید داشت
و معین نکردی مردم از خود چون استخراج ماهی توانستندی
کرد که عیانا همان ماه بودی که مراد خدا بودی و اگر
هر ماه که بودی شایستی خلق از پیغمبر و شارع و شارح
مستغنی بودندی چون سخن بدین مقام رسید خلق جمله
خاموش شدند مامون گفت تا اکنون شما سوال کردید

جواب و نقض گفتم و کردم نوبت سوال منست
گفتند حکم تراست گفت اجتماع امتست
برین حدیث که پیغمبر فرموده مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا
فَمَقَامُهُ جَهَنَّمُ یعنی هرکه بعمد دروغی بمن حواله کند
جای وی دوزخست همه گفتند بلی گفت بگوئید
که چون خلق خلیفه برای واختیار خویش نصب کنند
او خلیفه که باشد خدا و رسول باشد یا خلیفه خلق
اگر گویند خلیفه خدا و رسول باشد بی آنک خدا
و رسول او را خلیفه کرده باشند مکابره با ایشان
باشد واگر خلیفه خلق باشد نه از آن رسول شما
گوئید او خلیفه رسولست دروغ به پیغمبر حواله کرده باشید

باشید و جای

و جای در دوزخ باز کرده اکنون بکدام قول اعتماد کرده
اید بر آنک پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمْ
درگذشت و استخلاف نکرد یا بر آنک ابوبکر خلیفه
رسولست هر یک که گوئید که راستست آن یکی
دروغ باشد در خود اندیشه کنید و از ظلمات
تقلید بافضای نور هُدی نقل کنید و از شبهات
احتراز کنید که خدا قبول نکند الا آنچه معقول بود
و کس نباید که مداخلت در کاری کند تا بداند
که آن حقست و از ریب و شک اجتناب کند
که احتراز بدان کفر بود و چنین کس در عذاب
جاوید بماند چگونه جایز بود که دین از خدا و خلیفه

انشما این نه عین شرك و کفرست و چون منصوب
شما باشید باصالت نه شما حاکم او باشید و او محکوم
شما باشد تا رضا شما باشد برقرار بود و اگر بروی
خشم گیرید او را معزول کنید یا بکشید چنانك
با عثمان کردید **دیگری** گفت جهت آنك امام وکیل
مسلمانان باشد اگر راضی باشند باشد و اگر نه نه گفت
عباد و بلاد از آن کیست گفتند از آن خدا گفت
پس خدا باید که وکلا و امنا بعباد و بلاد بفرستد
که هر که در ملك ملك غیری بی اجازة وی تصرف
کند ضامن اثم و خائن باشد دیگر بگویند
که چون پیغمبر کسی را خلیفه نکرد ترك آن ضلالت

باشد یا هدی گفتند هدی باشد **گفت** پس باید
که شما تابع هدی باشید گفتند هستیم گفت **پس**
چرا بخلاف استخلاف کردید و ترك فعل پیغمبر
ضلال باشد و ممکن استخلاف هدی است
چرا شما استخلاف کردید و عمر چرا خلاف
قاعده شما رفت اکنون پیغمبر استخلاف نکرد
و ابو بکر کرد بتعیین. بعمر کرد بعمیا ابو بکر بخلاف
پیغمبر **صلی الله علیه و آله و سلم** و عمر بخلاف
هر دو بگویید که ازین سه طریقه کدام یکی بر حق است
اگر از آن پیغمبر حق است و لابد که حق آنست
ابو بکر بر خطاء باشد و همچنین در بقایا اقوال

اکنون جون بود انجه پیغمبر کرد حق وهدی وانجه
ایشان کردند حق وهدی حق ضد حق و هدی
ضد حق وهدی جون تصور توان کرد بس ضلال
کجا باشد درین دو جهت مختلف جه کویید ایة
قوله تعالی قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا
فِي الْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ راستست این سخن یا دروغ
کفتند راستست کفت درین ابطال
بقا بر شماست واجماع واختیار همه شمارا تا شمارا
بکار نیست که تا انکه خواهید منصوب ومختار شما خلیفه
باشد وطاعت وی بر شما فریضه بود وثابت
ووکیل خود را خلیفه رسول صلی الله علیه وآله

وسلم خوانید اکر خواهند مقرر دارید واکر نخواهید
معزول کنید واکر در عزلت دربند هدراو را بکشید
اخر شرمی بدارید دروغ وافترا وبهتان بر خدا
مکویید که در حضرت خدا ورسول صلی الله
علیه وآله وسلم روز قیامت خوار ورسوا
وخجل ومتحیر مانید بعد از ان مامون کفت اللهم
اني قد ارشدتهم اللهم اني قد اخرجت ما
وجب علي اخراجه من عنقي اللهم اني لم
ادعهم الى ريب ولا شك اللهم اني دين
اليك بالتقرب بتقديم علي عليه السلام بعد
نبيك كما امرنا به نبيك صلى الله عليه وآله وسلم



بسم الله الرحمن الرحيم

قسم سيوم در حلول مشكل قضا با حكم امير
المؤمنين عليه السلام كه در زمان خلافت
صحابه رجوع بان حضرتش كردند و بعجز خود معترف
شدند چنانك بارها گفته اند لولا علي لهلك عمر
آورده اند كه در زمان عمر زني ديوانه ابستن
زنا كرد عمر او را رجم فرمود امير المؤمنين
عليه السلام فرمود يا عمر معلوم نيست كه
حضرت مصطفى صلى الله عليه وآله وسلم
درين قضيه چه حكم فرموده است گفت بيان كن
امير المؤمنين عليه الصلوة والسلام فرمود



رفع القلم عن ثلثه گفت قلم از سه كس برداشته
انكودكي تا عاقل وخردمند شود وانديوانه يا صحت
يابد و يا بهوش آيد وان خفته تا بيدار گردد
ديگر در زمان خلافت عمر زني ابستن بياوردند
واقرار بفجور كرد او را رجم فرمود چون ببيرون
بردند امير المؤمنين علي عليه السلام
از حال او پرسيد احوال گفتند فرمود تا او را بان موضع
حكومت بردند امير المؤمنين علي عليه
السلام برسيد پس با عمر گفت اين حكم تست
برين زن زن گفت بلي گفت بر انك در شكم
دارد چه حكم داري اگر بترسد يا زجري بروي آيد

نشنیدی که مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود که اعتبار نیست بر اقرار آنکس که او در قید
وبند وضرب وزجر اقرار کند عمر زن را رها کرد
وگفت از هیچ زن ترا دو نزاید مثل علی بن ابی
طالب علیه السلام لولا علیٌ لهلک عمر
دیگر گویند در عهد عمر زنی بیاوردند که د[illegible]
وضع حمل کرده بود وبر آن بود تا او را رجم کـ[illegible]
این خبر امیر المؤمنین علی علیه السلام
رسید فرمود که بروی رجم نیست بنص قرآن حیث
قال جل وعز والوالدات یرضعن
اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم

الرضاعة وقال عز وجل وحمله وفصاله
ثلثون شهرا فستة اشهر حمله والحولین باتمام
لا حد علیها ولا رجم عمر او را رها کرد وگفت
خدایا مرا زندگانی مده که چون معضلی ومشکلی
در افتد وعلی در آن میان نباشد دیگر گویند دو مرد
ودیعتی نزد زنی بنهادند گفتند این مال را هیچ یکی مده
بی حضور یکدیگر بعد از چندگاه یکی از آن دو
بطلب مال آمد وگفت آن صاحب که داشتم نماند
اکنون مال مرا ده زن دفع میکرد ومرد همچنان
بر دوام طلب می داشت تا سوگند آن معضله خورد
که مرا صاحب نمانده است ومال از آن منست

مال بستد و برفت و بعد از چند ایام آن صاحب دیگر
بیامد و بطلب مال بر آن زن الحاح کرد تا دعوی بعمر
بردند عمر زن را گفت تو تقصیری کرده در ضمان
تو باشد اکنون تلافی برتست زن فریاد و فغان کرد
والتماس کرد تا حکومت بامیر المؤمنین
علی علیه السلام بردند رفع حکومت کردند
امیر المؤمنین علی علیه السلام مرد را
گفت چه دعوی میکنی گفت من با صاحب
که داشتم مال نزد این عورت بنهادیم که بی حضور یک
دیگر هیچ یک را ندهد اکنون مال یک را داده است
بی حضور من [illegible] میطلبم امیر المؤمنین

علی علیه السلام فرمود از انچه قرار داده تجاوز
مکن برو و صاحب خود را بیاور تا بحضور وی
مال با زن شمار کنید و لا تغیب یك دیگری کی بن وی
دعوی ندارید عمر گفت لا ابقانی الله بعدك یا علی
دیگر گویند که روزی پنج کس در مجلس عمر حاضر
کردند که زنا کرده بودند تا هر یك حد تمام برانند
امیر المؤمنین علی علیه السلام حاضر بودند
فرمود یا عمر حکم ایشان نه برین وجهست عمر گفت
چنانك حکمست و ترا معلوم است بران امیر
المؤمنین علی علیه السلام بفرمود تا یکی را
گردن زدند و دوم را سنگسار کردند و سیم را حد تمام

براو بزدند و چهارم نیمه حد بزدند پنجم تعزیر فرمود
عمر با جمع حاضران متعجب بماند پس سوال کردند که یا
امیر المؤمنین علی علیه السلام و وارث علم
النبیین پنج کس در یک جریمه احکام شان مختلف بیان
فرما که چونست فرمود اول کافر بودی با مسلمه زنا کرده
وحکم وی شمشیر بود دوم مردی محصن بود و زنا
کرده حکم او رجم بود سیوم غیر محصن بود حد تمام
حکم او بود و چهارم بنده بود نیمه حد حکم او بود پنجم
دیوانه بود و تعزیر فرمودیم دیگر آورده اند که شخص
در حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
حاضر کردند بر آن که کسی چیزی بر سر من زده است

وبدین

وبدین سبب نمی بینم و نه قوت بوییدن دارم و نه قدرت
سخن گفتن فرمود اگر راست گوید دو دانگ دیت حاصل است
گفتند یا امیر المؤمنین علی علیه السلام
ما را آنچه معلوم بشود صحت دعوی وی فرمود از آن
چشم بگویید تا چشم را در چشم آفتاب بان نهد اگر قادر
اشد و بر هم ننهد دروغ میگوید و اگر همچنان گشوده
ند راست گوید و آنکه گوید بوی چیزی نمی شنوم
باره حراق در آتش نهند و پیش بینی وی دارند اگر دماغ
لامت باشد رایحه آن حراق بدماغ راه یابد
و آب از چشم روانه شود و اگر بحال خود بماند راست
میگوید اما آن زبان که میگوید سخنی نمی توانم

گفت بگویید تا زبان بیرون کند و چند سوزن بروی
زنند اگر خون سرخ بیرون اید دروغ میگوید
و اگر خون سیه بیرون آید راست میگوید دیگر
اورده اند که در عهد امیر المؤمنین علی
علیه السلام شخصی درگذشت و هزار دینار نقد بود
پیش دوستی بنهاد که چون من درگذرم هر چه خود خواهی
بوارثان من ده و باقی ترا باشد چون درگذشت صد
دینار بوارثان داد و نهصد دینار خود برگرفت وارثان
گفتند ای سبحان الله اخر منا صفه کن گفت
بموجب وصیت بیرون می رویم بدو گفته انچه
خود خواهم بشما دهم و باقی مرا باشد حکومت وداوری

بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
بردند و ماجرا من اوله الی اخره باز گفتند امیر المؤمنین
علی علیه السلام فرمود که واجب کند
که همچنانک وارثان درخواست می کنند بسازی اجازت
نکرد پس امیر المؤمنین علی علیه السلام
فرمود نیك بموجب وصیت بیرون باید رفت
نهصد دینار بوارثان ده و انچه بماند ترا باشد که وصیت
انست که انچه خود خواهی بوارثان رسانی و تو نهصد
دینار میخواهی و حکم همین است والسلام دیگر
اورده اند که در عهد عمر شخصی پیش وی آمد و گفت
یا امیر المؤمنین علیه السلام من فتنه را

دوست میدارم وحق را دشمن میدارم وکواهی بنا
دیده میدهم وازرحمت خدامی کریزم عمر کفت ببیرون
بریداو را وکردنش بزنید جون بیرون بردند امیر
المومنین علیه السلام درکذر بود واین حال باوی
روشن داشتند فرمود باز پیش عمر برید او را تا من برسم
برفتند درحال امیر المومنین علی علیه السلام
برسید از عمر که بقتل وی جرا حکم کرده عمر حکایت
باز راند امیر المومنین علی علیه السلام
فرمود راست میکوید او فتنه دوست میدارد و آن
اهل وعیال وحق دشمن میدارد وان مرکست وبنا
دیده کواهی میدهد برسالت مصطفی صلی الله

علیه وآله وسلم وازرحمت خدای تعالی میکریزد
وآن بارانست بس عمر آن شخص را رها کرد امیر
المومنین علیه السلام دعا کرد دیکر اورده اند
که دو شخص درصحبت یکدیکر بسفر رفتند درمنزلی
فرود آمدند وهر یک انجه داشتند حاضر کردند تا تناول کنند
یکی پنج قرص داشت ویکی سه قرص نشسته وبآن مشغول
شدند ناکاه شخصی درسید او را دعوت کردن اجابت کرد
وبنشست وموافقت نمود جون برخاست هشت
درم پیش ایشان بنهاد کفت این عوض لقمه که موافقت
نموده ایم جون برفت انک سه قرص داشت کفت تا
این هدیه انست هر یک نیمه برکیریم انک قرص

پنجکانه داشت گفت بجنین است سه دم از ان تست
و پنج از ان من بموجب قرضها که داشتم او راضی نمی شد
حکومت بحضرت امیر المؤمنین علی علیه
السلام بردند فرمود این امری رکیکست جانانه
رفیق گفته بسان و سه درم تو برگیر و باقی بوی رها کن
گفتا نسازم الا که حکم مطلق فرمایی پس فرمود چون
جنین است تو که سه قرص داشته یك درم میرسد
و باقی رفیق راست فریاد براورد و گفت جگونه باشد
این حکم فرمود که سه قرص از ان تست و پنج از ان رفیق
هر یك بسه قسط کنند هشت قرص به بیست و جهار
ثلث باشد سه قرص از ان تو نه باشد و پنج از ان رفیق

پانزده و شما سه تن هر یك را هشت ثلث میرسد تو که
از سه قرص نه ثلث باشد هشت خود خورده و رفیق
از پنج قرص به پانزده ثلث هشت خود خورده و هفت
رفیق و از ان تو یکی خورده باشد اکنون دوم هشتگانه
ترا یکی میرسد و رفیق هفت میرسد حکم مطلق اینست
والسلام دیگر اورده اند که ملك الروم رسولی
با مالی تمام بمدینه فرستاد گفتا جون حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم دریابید برسانید
و اگر جنانك او را درنیابید وصی او طلب دارید و از وی
سه مسله به پرسید جون جواب گفت مال تسلیم
کنید و الا باز آورید جون برسید مصطفی صلی الله

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمْ درگذشته بود وصی وی
طلب کرد او را پیش ابو بکر گفتند گفت خلیفهٔ رَسُول
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمْ تو ئی گفت بلی گفت
خبر ده مرا از انچه خدایرا نیست وخبر ده مرا از انچه
نزد خدا نیست وخبر ده مرا از انچه خدا نمی داند ابو بکر
در خشم رفت وگفت کفر بر کفر زیاده میکنی جواله
پیش عمر کرد او در جواب همچنین گفت که ابو بکر
وسخنها سخت گفتند عبد الله عباس رضی الله
عنه حاضر بود وگفت جون جواب نمی دانید
سخن سخت جه معنی دارد گفتند جرا تو میدانی گفت
من نمی دانم اما ره می برم بانکه میداند گفتند کیست

گفت حضرت محل المشکلات اَمِیْرَ الْمُؤْمِنِیْنَ
علی عَلَیْهِ السَّلَامْ گفتند برخیزند تا بپیش وی
روئیم رفتند وسوال عرضه کردند اَمِیْرَ الْمُؤْمِنِیْنَ
علی عَلَیْهِ السَّلَامْ فرمود انچه خدایرا نیست
خدایرا شریك نیست وانچه نزد خدا نیست ظلم
بر بندگان نیست وانچه خدا نمی داند قول
شماست که میگویند مسیح پسر خدا است وَحَقْ
تعالی قُلْ اَتُنَبِّئُوْنَ اللهَ بِمَا لَا یَعْلَمُ فِی السَّمٰوَاتِ
وَالْاَرْضِ اِنْ یَکُوْنَ لَهُ وَلَدٌ کَمَا تَزْعُمُوْنَ
پس رسول ملك روم انگشتبر اورد وگفت
اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا

رَسُولُ اللهِ وَاَنْتَ وَصِیُّ مُحَمَّدٍ پس مالی که داشت
تسلیم اَمِیْرَ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلِی عَلَیْهِ السَّلَامُ کرد
وَاَمِیْرَ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلِی عَلَیْهِ السَّلَامُ بحسن وحسین
داد تا بر مسلمانان مستحقان قسمت کردند دیگر
اورده اند که گاوی خری را بکشت ودر عهد
رَسُولُ صَلَّ اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قضیه
بحضرت نبوة عرضه داشتند وصحابه تمامت
حاضر پیغمبر صَلَّ اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
بابی بکر حواله کرد فرمود اقْضِ بَیْنَهُمْ بِالْحَقِّ ابو بکر
جواب گفت بَهِیْمَةٌ قَتَلَتْ بَهِیْمَةً [illegible]
درین صورت حواله با عمر کرد بدین نمط

جواب گفت بعد از ان اشارت با مِیْرَ الْمُؤْمِنِیْنَ
عَلِی عَلَیْهِ السَّلَامُ کرد فرمود چون باشد یا ابا الحسن
گفت اگر چنانک گاو بقرارگاه خر رفته است ثمن
بهاء خر بصاحب گاو باشد واگر خر بقرارگاه گاو
رفته بر صاحب گاو هیچ عهده نباشد پس مُصْطَفیٰ
صَلَّ اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دست مبارک بر اسمان
داشت وگفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ جَعَلَ مِنِّیْ مَنْ یَقْضِ
بِقَضَاءِ النَّبِیِّیْنَ دیگر اورده اند که شخصی که
در وقت وفاة وصیت بجزئی از مال ومعین نکرد
بعد از وی ایشان مخالفت کردند حکومت بخدمت
اَمِیْرَ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلِی عَلَیْهِ السَّلَامُ بردند

حکم فرمود باخراج هفت یکی از مال تمسک بقول
باری تعالی سَبْعَةُ اَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ
مقسوم دیگر همچنین شخصی وصیت کرد بسهمی
از مال و مبین نکرد که چه مقدار چون بحضرت
اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلِیٍّ عَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ بردند
بهشت یکی از مال حکم فرمود تا بیرون کردند
بمقتضی فرموده زبانی جانات سیفرماید اِنَّمَا
الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْعَامِلِیْنَ عَلَیْهَا
وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوْبُهُمْ وَفِی الرِّقَابِ وَالْغَارِمِیْنَ
وَفِی سَبِیْلِ اللّٰهِ وَابْنِ السَّبِیْلِ وهم ثمانیة اصناف
لکل صنف منهم سهمًا من الصدقات

چها

دیگر شخصی چیزی بزنی زد و بچه در وقتی که
علقه بود بینداخت فرمود که چهل دینار بدیه
بدهد و این آیه فرو خواند وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ
مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِیْنٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً
فِیْ قَرَارٍ مَكِیْنٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً
فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا
فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ اَنْشَاْنَاهُ خَلْقًا
اٰخَرَ فَتَبَارَكَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِیْنَ پس
فرمود که در نطفه بیست دینار است و در علقه
چهل دینار است و در مضغه شصت دینار و در آنکه
استخوان ظاهر شده باشد پیش از آنکه خلق مستوی

شده باشد هشتاد دینارست وچون صورت
تمام شد وبلی روح دروی دمیده باشد صد
دینارست وچون روح بوی درآمده باشد هزار
دینارست دیگر آورده اند که فرزندی در وجود
آمد که او را دو سر بود ودو سینه داشت از خزنتش
سوال کردند که میراث جکونه بردیکی نصیب برد
یا دو فرمود وقتی که در خواب باشد او را انتباه کنید
اگر بهر دو سر انتباه و پیدا نکردد یکی نصیب برد وچون
یکی بیدار باشد ودیکر در خواب دو نصیب بهره
او باشد دیگر آورده اند که ملك بود که حارث
بن عقبه می گفتند در زمان مصطفی صلی الله علیه

وآله وسلم در گذشت واختلاف در میان صحابه
افتاد مسلمانی بر دل وی سرد شد پس در عزیمت
ملك روم بود اعلام کردند که ملك زاده از مدینه
رسول صلی الله علیه وآله وسلم رسیده است او را
استقبال فرمود واعزاز واکرام کرد بعد از چند روز
احوال پرسید که سبب آمدن شما درین ملك چیست
او احوال باز راند وگفت در نیت من آنست که از
مسلمانی تبرا کنم ودر دین عیسی آیم ملك روم او را
بکلی سیاه فرستاد تا صلیب در بر انداخت وصورت
عیسی ومریم را سجده کرد چون چند روز برآمد ملك
روم کشیشان را خبر کرد وگفت شما را در حال

حارث که فکر افتاده است ایشان گفتند اندیشه
بادشاه بالای همه باشد ملك گفت حال وی ازسه
وجه بیرون نیست یا بطمع مال این حال اختیار
کرده یا ضعفی در مسلمانی دین یا آنك خواریی از صحابه
کشیده اکنون مصلحت آنست که شما از کتب
خود مشکلاتی جند و مسلهٔ جند بیرون آورید
تا سوی ایشان فرستم و امتحان کنم اگر جواب مسلهٔ
بصواب گفتند هنوز دین محمدی قوی است
واگرنه من انگهی تدبیر ایشان سازم همه گفتند
رای ملك نیکو افتادست رفتند و از کتب خود
مسلها و مشکل بیرون آوردند و بر ملك عرض کردند

جنانك ملك از آن سوالها تعجب نمود و در حال یکی
که به اسلام عقل مشهور بود و مذکور آنها با مکتوبی
بصورت حال حارث نوشته روانه کردند راهب
جون بمدینه رسید پیش عمر رفت که زمان خلافت
وی بود و نامهٔ قیصر روم عرض کرد و عنوان
نامه آن بود که این نامه از قیصر بن هرمز خداوند
گنج و نعمت و سپاه و لشکر بسوی عمر بسم الله
العزیز الحکیم بدان ای عمر که حارث بن عقبه
نزدیك ما آمد و احوالها بکلی اظهار کرد و از دین
اسلام بیزار گشته و بدین ترسایی رغبت نموده از آنك
دین اسلام ضعیف شده است جون این معنی

مارا معلوم گشت اهل ملّة ما مسائل چند ترتیب دادند
و نزدیك تو فرستادند بحجّت اگر دین مُحَمَّد حقست
و برقرارست و عمر که خلیفهٔ وی است در جواب
آن عالم و استوار در حال مسلها را جواب گفته
باز فرستند و اگر چنانك از جواب عاجز ماند مارا
محقّق شود که دین محمدی متغیّر و متبدّل شده است
باید که خراج ده ساله بفرستند و اگر اهمال نمایند
لشکر بی شمار و حشر نهار بدان دیار نخواهم
فرستاد تا معلوم باشد مسئله اوّل بگوید که آن دو
چیز که سخن گنند و پیش از آن نکرده بودند
و دیگر بگویند که بودند مسله دوم بگوید که چه چیز بود

که خدای عزّ و جل جان در وی کرد چند نوبت و بعد
از آن از وی باز ستد و هرگز دیگر بوی ننهد مسله
سیوم بگوید آنك خدای تعالی یك بنده را بان برسید
و چرا از آن بنده دیگر را نپرسید مسله چهارم بگوید
که کدام رونده بود که برفت و هرگز دیگر نبود و پیش
از این نرفته بود مسله پنجم بگوید که کدام نر و ماده اند
که نه از آدمی اند و نه از پری و نه از حیوان
مسله ششم بگوید که کدام گوینده بود و بی دهنه
که نه از آدمی بود و نه از پرّی و نه از ملك مسله
هفتم بگوید که کدام درخت بود که برست تا نشانند
بی آب مسله هشتم بگوید که کدام مرد بود که او نه

عشیرة است و نه قبیله مسله نهم بگوید که کدام
موضع است از زمین که یکبار پیش آفتاب بر آن تافت
و بعد از آن نتابد مسله دهم بگوید که اول چه قطره
بود از خون بر زمین افتاد مسله یازدهم بگوید
که چه چیزست که خیوة همه چیزست مسله
دوازدهم بگوید که آن جانور که از کس ترا کس از و
ترا دو از دکان از وی میراث گیرند کدامست
مسله سیزدهم که بگوید که چه سایه بانی بود که قوی
سایه بانی کرد که پیش از آن هرکس نکرده بوده و بعد از آن
هرکس نکند مسله چهاردهم بگوید چه ماده بود
از نر که بوجود آمده بی ماده و کدام نر بود که از ماده

وجود آمده بی نر مسله پانزدهم بگوید چه دختی
بود که اول روی بر بست مسله شانزدهم بگوید
که کدام دم زنی است که دم میزند و او را جانی نیست
مسله هفدهم بگوید که کدام گوری بود که خداوندش
میبرد از جایی بجایی مسله هجدهم بگوید که عصی
موسی علیه الصلوة والسلام از چه چوب بود و درازی
آن چند بود مسله نوزدهم بگوید که چه کار می باشد
که اهل بهشت در بهشت می کنند و اهل الدنیا
شان از میکنند مسله بیستم بگوید که کدام ساعت
که نه از روزست و نه از شب مسله بیست و یکم
بگوید که چه درختی است که همچون درخت بهشتست

ودر زمین است وهرچند که مردم ازان صرف کنند
کم نشود مسله بیست ودوم بکوید که جه جانی بود
که اندر جانی بود که میان ایشان نسبتی وخیشی نبوده است
مسله بیست سیوم بکوید که رعد وبرق جیست
مسله بیست وجهارم بکوید که آن جه سیاهیست
که درمیان ماهست مسله بیست وپنجم بکوید
که جون تابستان اید زمستان کجا رود وجون زمستان
اید تابستان کجا رود مسله بیست وششم
بکوید که جه اتش است که طعام خورد وآب نه
وکدام انست که نه طعام خورد ونه آب مسله
بیست وهفتم بکوید که جیست که خدا را نیست

مسله بیست وهشتم بکوید که خدای تعالی جون
اسمانها وزمینها در نوردد خلایق کجا روند مسله
بیست ونهم بکوید که ملایك نرند یا ماده مسله
سی ام بکوید که طعام وشراب اهل بهشت جیست
مسله سی ویکم از سوالهای متفرق بکوید
که جیست از همه جیزها پاکتر وبکوید که جیست
از همه جیزها عظیم تر وبیش ترین جیزها جیست
وکمترین جیست وبکوید که کلید ایمان جیست
ونشانهای درخت بهشت جیست ودینی که
از همه جیزها بهترست کدام است ودو فرزند
که بیك شکم بیایند بزرکتر کدامست واهل مسائل

از توریة وانجیل و زبور یافتیم و نمودیم باید که چون
خلیفهٔ رسول باشد جوابهای است نویسند و بما فرستند
والسلام عمر چون مسایل بدید و خط بخواند در خط
رفت و با تمامت صحابه از حل این مسایل و جواب
این عاجز ماند باتفاق رای زدند وجه صواب
قتل رسول و ترک جواب دیدند شعر

عمر چون زیاران شنید این جواب
بگفتا که اینست رای صواب
بگیرید او را کشید این زمان
که تا ما بیابیم از ایشان امان
گرفتند او را بامر عمر

بخواری کشیدند او را بدار
رسول چون آن حال بدید و برین وجه سخنها شنید
فریاد کرد و زار زار بگریست و گفت زهی عدل عمر
زهی خلیفه پیغمبر در روی زمین بهیچ مذهب کشتن
رسول نیامده و کس ندیده و نشنیده در اندیشه
شما مگر اینست که ملک روم ازین حکایت
فرو نشیند و در قصاص عاجز ماند حقا که دمار
ازین دیار برآورد و اهل مدینه بتمامت حاضر و دیده
ناظر ناگاه سید اوصیا ابن عم مصطفی شوهر
خیر النسآء حیدر علی المرتضی علیه السلام در رسید
واحوال پرسید عمار یاسر در میان حاضر بود و قصهٔ

غصهٔ رسول مخذول در خدمت امیر المؤمنین
علی علیه السلام باز راند با رسول بزبان رومیان
سخن گفت واستمالت فرمود و اورا از قتل و هلاکت
وجود و خلافت باز رهانید از بیچاره مظلوم
و غریب محروم در حضرتش بخاک افتاد پس رسول
همچنان بزبان رومیان سراسر حکایت حارث
و نامه قیصر و سوالهای کشیشان در خدمتش
باز راند امیر المؤمنین علی علیه السلام دست
وی از بند برگشود و با خودش بمسجد رسول صلی الله
علیه وآله وسلم برد پیش اصحاب و روی سوی
عمر کرد و گفت نامه رومیان کجاست عمر نامه

با امیر المؤمنین علی علیه السلام داد و مطالعه
کرد بفرمود تا دوات و قلم بیاورند و بجواب نوشتن مشغول
گشت و بنوشت بسم الله الرحمن الرحیم جواب
اول آن دو چیز که سخن یک بار گفتند و دیگر نگویند
آسمان و زمین اند که جواب خطاب گفتند قوله تعالی
ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین جواب
دوم آن چیز خدای تعالی جان در وی کرد بگرات
ان عصاء موسی بود قوله تعالی فالقا عصاه فاذا
هی ثعبان مبین جواب سیوم ان چین که خدای
تعالی یک بنده را بان برسید و دیگر بان نرسیدان اتش است
که موسی علیه السلام بران درخت دید قوله تعالی

إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ جواب
چهارم آن چیز که یک بار بر روی زمین برفت و دیگر
نرفت آن سنگی بود که پیراهن موسی علیه السلام
در آن ببرد و موسی علیه السلام در عقب وی میرفت
و می‌گفت ثوبی ثوبی یا حجر سبب آن بود که موسی
علیه السلام هرگز اندام خویش نبرد بنی اسرائیل
کشف نکرده بود و بنی اسرائیل بر موسی افترا کرده
بودند که موسی بر اندام عیبی دارد از بهر آن از بنی اسرائیل
بوشیده می‌دارد خدای تعالی خواست تا پاکی وی عیبی
موسی بر بنی اسرائیل ظاهر کرد اندرون روزی موسی علیه
السلام در آب نشست و پیراهن بر سنگی نهاد

و حق تعالی فرمان داد تا سنگ روانه کرد پیرهن موسی
علیه السلام بمیان قوم بنی اسرائیل برد تا ایشان را
معلوم گشت که موسی از عیب پاک و منزه است
قوله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ
آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ
وَجِيهًا جواب پنجم آن نر و ماده که نه از آدمی است
و نه از پری و نه از فرشته آفتاب و ماهتاب جواب
ششم آن پند دهنده که قوم را بند داد و نه از آدمی
بود و نه از پری آن مورچه بود که قوم خود را پند داد
درون کار سلیمان علیه السلام قوله تعالی
قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ

لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

جواب هفتم این درخت که بی نشاندن بر امد درخت

ابرو بود که جون یونس پیغمبر عَلَیْهِ السَّلَام

از شکم ماهی خلاص یافت بامر الهی از مکس و کرمان

زحمت می رسید بقدرت حق تعالی درخت کدو

بر امد و بلند کشت و بر وی سایه افکند قوله تعالی

وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ جواب هشتم

آن مرد که قبیله و عشیره نداشت ادم بود علیه السلام

جواب نهم ان زمین که یک بار افتاب بر وی افتاد

و دیگر نیفتاد ان قعر دریا نیل بود که موسی علیه

السلام عصا بر دریا زد تا خود و بنی اسرائیل

از

از دریا بکذشت و بقدرت خدا و تعالی دوازده

جاده راه پیدا شد و افتاب در آن افتاد و خود با بنی

اسرائیل بکذشت و فرعون و قومش غرق شدند

قوله تعالی أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ

فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ جواب

دهم ان قطره که اول بر زمین جکید از خون

آن خون حیض حوا بود و آن بسبب ترک ادبی

بود که کرده بود و خوشه کندم بشکسته قطره آب

آن بجکید و در زمین افتاد ندا آمد که یا حوا باین

تقصیر که کردی در هر ماهی از تو و از فرزندان تو

حیضی پیدا شود تا روز قیامت جواب یازدهم

ان جیز که حیوة همه ان وست ابست قوله تعالی
وَمِنَ الماءِ كُلَّ شَيْءٍ جواب دوازدهم این جانور
که از کس تراد و هیچ ان وی تراد گوسفند بود که بفدا
اسمعیل علیه السلام از بهشت اورده بود ند
قوله تعالی وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ جواب
سیزدهم ان سایه که مثل ان کس دیگر نبود ان ابری بود
که قوم موسی علیه السلام را سایه کرده بود در
بیابان تا افتاب بر یشان نرسد جواب
جهاردهم ان ماده ان نر بود بی ماده حوا بود و ان نر
که ان ماده بی نر عیسی بود علیه السلام جواب پانزدهم
آن درخت که اوّل از زمین بر آمد درخت خرما بود

که ان فضلت کل آدم ع بقدرت حق تعالی ظاهر شد
جواب شانزدهم آن جیز که دم میزند و ازو جان نیست
ان صبح است قوله تعالی وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ جواب
هفدهم آن قبر که صاحب خود از جای بجای میگرداند
آن ماهی بود که یونس پیغمبر علیه السلام در دریا
جهل شبانه روز در شکم میداشت قوله تعالی
فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ جواب هجدهم عصا
موسی جوب بود از موزد و از بهشت بود و یک گز بود
بگز موسی علیه السلام جواب نوزدهم ان کار
که اهل بهشت می کنند و مثل ان اهل دنیا میکنند
ان طعام خوردنست قوله تعالی أُكُلُهَا دَائِمٌ

ودر بهشت ایشانرا بول وغایط نباشد چنانك امروز
اطفال در شکم مادران طعام میخورند وبول وغایط
ندارد جواب بیستم آن ساعت که نه از روز است
ونه از شبان صبح است جواب بیست ویکم
آن میوه که خورند وکم نشود در دنیا قرآن است
که هر چند معنی گویند از ان باشد وکس بغایت ونهایة
آن نرسد قوله تعالی لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ
رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي
وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا جواب بیست ودوم
جانور که اندر جانی بود ومیان ایشان هیچ نسبتی
نبود آن یونس ع بود در شکم ماهی قوله تعالی

فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ جواب بیست و
سیوم رعد وبرق دو فرشته اند مامور قوله تعالی
يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ
جواب بیست وچهارم آن سیاهی که در میان
ماهست سبب سیاهی سال ماهست قوله تعالی
اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ كَانَتَا آيَتَيْنِ مِنْ آيَاتِنَا فَمَحَوْنَا
آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ جواب بیست و
پنجم تابستان چون ظاهر شود زمستان در زیر
زمین شود جواب بیست وششم آن آتش که طعام
خورد آتش معده است وآن آتش که نه طعام خورد
ونه شراب آن آتش است که در میان سنگها بود

که در درخنهامی افتد قوله تعالی اِنِّي آنَسْتُ نَارًا
جواب بیست وهفتم آن جیز که خدایرا نیست
زنست و فرزند و مادر و پدر قوله تعالی لَمْ یَلِدْ وَلَمْ
یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوًا اَحَدٌ جواب
بیست وهشتم جون اسمان و زمین در نوردند
خلایق همه در عرصات باشند جواب بیست ونهم
ملایکه نه نرند ونه ماده که اکر نر بودندي ماده
بودندي واکر ماده بودندي هم همچنین و بطعام
وبشراب احتیاج افتادي ونتایج ازیشان ظاهر
شدي وهمچون ما بول وغایط کردندي و فرقي
نبودي میان ما وایشان جواب سي ام انکه طعام

وشرا

وشراب ایشان جیست طعام وشراب ایشان تسبیح
وتهلیل است جواب سي ویکم ان سوالها متفرقه
آن جیز که باکتر از همه جیزهاست دل بنده مومن است
وان جیز که سخت تر از همه جیزهاست دل کافرست وانك
عظیم تر از همه جیزهاست کلمة لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ محمد
رسول الله است وبیشترین جیزها امید ست
برحمت حق تعالی وکمترین جیزها یقین است
واما ان دو فرزند که بیك شکم بیایند بزرکتر
آن بود که از اخر آید وکلید نماز تکبیرست ودرخت
نشاندن در بهشت تسبیح کفتن. سُبْحَانَ اللّٰهِ
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
است واما آن دین که بهتر از همه دین ها ست
وقبول حضرت حق است دین اسلام مُحَمَّدٌ
رَسُولُ اللهِ است وجمله دینها وملتها بس از
دین مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باطلست
کما قال الله تعالی وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ
دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ
الْخَاسِرِينَ شعر

جو بنوشت اینها بکلی علی
مبین جو خورشید روشن ولی
بدادش براهب بکفتا بخوان

بس انکه جوابم بکایک بر ان
ستد نود راهب ز دست امیر
امیری که کردش نبی در غدیر
بزودی بخواند او جنین نامه را
که بدرید برتن همه جامه را
تحیر نمود بیش ربا هیج جنان
که حیران شود عاشقی در جهان
بتوحید حق او زبان بر کشاد
قدم زو بمیدان دین در نهاد
شهادت بکفت و سعادت بیافت
بخدمت بنزد امیرم شتافت

بکفتا چه نامی توای سرفراز

که هستی بعلم از همه بی نیاز

نباشد نظیری تواندر جهان

بعقل و بدانش میان بلان

تو باید که باشی بجایی رسول

که حاصل ترا کشت جمله اصول

حقیقت توپی حجت کردکار

میان خلایق بی وز شمار

بکفتا منم شیر یزدان علی

نبی را برادر خدا را ولی

بس راهب دیکر باره در حضرتش بخاك افتاد

وقدمش را می بوسید بعد از ان کفت امیر المؤمنین

وای سرور سرور موحدان کواهی میدهم که محمد رسول

الله است و دین و شریعت او حق است و بعد از

دین او هیچ دینیست و قرآن وی کلام خداست

و تمامت دینها بدین محمد صلی الله علیه و آله و سلم

باطلست و جمله شریعتها منسوخ است

من از جمله دینها بیزارم و بدین محمد صلی الله علیه

و آله و سلم رغبت نمودم و بصدق دل ایمان آوردم

که هرکز بادین عیسی رجوع نکنم و بازپیش آن طایفه

نیز نروم امیر المؤمنین ع فرمود تو همینجا

باش امیر المؤمنین علیه السلام نامه بدست

عمار یاسر داد واو را بروم فرستاد و جواب سوالها
بملك الروم عرضه کرد ملك روم رهبانرا جمع کرد
و نامه فرو خواند در حال تمامت ایمان آوردند
پس عماررا با نعمت فراوان و تحفهای بی شمار و با
اعزاز و احترام هرچه تمامت بحضرت امیر
المؤمنین ع روانه کردند این قدر نمودنست
از بحر بی پایان علوم مرتضوی تا متامل بنظر انصاف
و مقر و معترف گردد که قایم مقام نبی صلی الله
علیه و آله وسلم جز امیر المؤمنین
علی علیه السلام نمی شاید وصلی الله علی
محمد و آله وسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

قسم چهارم در بیان بعضی از حکمیات او ترجمه
صد کلمه که او فرموده است و جمع کرده اند
علیه السلام ابو عبد الرحمن السلمی گوید
امیر المؤمنین علیه السلام روزی بر منبر کوفه
در خطبه گفت ای مردمان ترسناك ترچیزی که
بر شما است امید دراز است و پی روی بهواء نفس
اما افت درازی امید انست که اخرت را از یاد شما
ببرد و ثمرهٔ متابعت هوای نفس انست که از حق
برگرداند بدانید که دنیا پشت بر کرده است و می رود
و اخرت روی بنهاده و می اید و هر یکی از دنیا

واخرت فرزندان دارند شما از فرزندان آخرت
باشید نه ازان دنیا عمل کردار باشد وحساب و
شمار نه ودر اخرت شمار باشد وکار نه وروزی یکی
امیر المؤمنین علی علیه السلام را گفت التماس
دارم که وصف دنیاء بفرمائی بحق المعرفة تا او را دانیم
فرمود چه وصف کنم سرائی را که هر کس که درویی
بصحت است ایمن انست وچون رنجورست
نادم است وچون مسکین است غمگین است
وچون معمولست مشتغل است ودر حلالش
حسابست ودر حرامش عذابست احنف بن
قیس گفت من بعد از سخن مصطفی صلی الله علیه وآله

از هیچ سخن چندان فایده وسود نیافتم که این سخن
که امیر المؤمنین علی علیه السلام فرماید که هر
نکبتی ومحنتی را نهایتی هست لابد باشد که چون نکبة
روی بکسی نهد تا باخر رسد ازوی درنگذرد پس
عاقل باید که چون نکبت پیند باوی درساز واضطراب
نکند که دفع آن کردن بی هنگام محنت بر محنت
باشد پس فرمود اِذَا سَانِي عَزْمِي عَزَمْتُ تَصَبُّرًا
فَكُلُّ بَلَاءٍ لَا يَدُومُ حَقِيرٌ وَاِنْ سَرَّنِي لَمْ اَبْتَهِجْ
بِسُرُورِهِ فَكُلُّ سُرُورٍ لَا يَدُومُ يَسِيرٌ
ودیگر فرمود توفیق بهترین پیشرویست
وخوی خوش بهترین همیشتر است وعقل

بهترین صاحبی ویاریست وادب بهترین
میراثیست وهیچ وحشت سخت‌تر از خود پیی نیست
دیگر فرمود دوست را باندازه خود دوست دار
که باشد که حال مبدل گردد ودشمن شود ودشمن
باندازه دار وازحد مگذر که باشد که ترا دوست
گردد بروزی لشکری بجای فرستاد وصیت نامه
لشکر کرد که ترا وصیت می‌کنم بتقوی ونگاه داشت
جانب آن خدای که لابد بوی خواهی رسید وهیچ
باباب ذکر نیست جز دراو واو مالک دنیا وآخرتست
دیگر میفرماید هر عمل که از تقوی صادر شده باشد
چون اندک وچگونه اندک عملی که در محل قبول اید

دیگر جابر عبدالله انصاری گوید ای جابر دین جهان
ستون قایمست چون یکی زین ستونها مختل شود
لابد بنیاد مختل باشد اول عالمی که بعلم خود کار کند
دوم جاهلی که از اموختن ننگ نیاورد سیوم
توانگر که حق نعمت بمستحق رساند چهارم درویشی
که آخرت بدنیا نفروشد که اگر عالم بعلم خود کار نکند
ومعطل دارد جاهل ننگ آورد که ازوی چیزی
اموزد وچون توانگر در مال بخیلی کند ودرویش
آخرت بدنیا بفروشد پس چون چنین باشد
ای وای وهفتاد وای دیگر فرمود که هر کس نعمت
خدا پیش وی باشد محتاجان روی بوی آورند

اکر حق ان نعمت بمقتضی فرمان خدا بکذارد از ان نعمت
ممتع و برخوردار کردد اما و اکر از خلق دریغ دارد
و بفرمان نرود از وی برکردد و حسرت بوی
رها کند و این ابیات **بفرمود**

مَا اَحْسَنَ الدُّنْيَا وَاقْبَالُهَا
اذا اطاع الله من نالها
من لم يواسِ النّاس من فَضْلِهِ
عرض للادبار اقبالها
فاحذر زوال الفضل يا جابرٌ
وَاعطِ من دنياك من سالها
فان ذو العرش جزيل العطا

يضْعُفَ فِي الجنَّةِ اَمْثالُهَا **بعد از ان**
فرمود یا جابر حاجت محتاجان بر در شما نعمتهاء
خداست بر شما بمدد کنیشان ملول نشوید چنانک
از نعمت ملول نمی شوید و الّا خشم خدا فرو آید
و بر اید که بهترین مالی انست که بدان شادیء
دنیا و ثواب اخرت کسب کنید فرمود **شعرًا**

لَا تَخْضَعَنَّ لِمَخْلُوقٍ عَلَى طَمَعٍ
فَاِنَّ ذٰلِكَ نَقْصٌ مِنْكَ فِي الدِّيْنِ
وَاسْاَلِ الٰهكَ مِمَّا فِي خَزَائِنِهِ
فَاِنَّمَا هُوَ بَيْنَ الكَافِ وَالنُّوْنِ
اَمَا تَرَى كُلَّ مَنْ تَرْجُو تَامِلُهُ

مِنَ الْبَرِيَّةِ مِسْكِينُ بْنُ مِسْكِينِ جابر
گفت عزم کردم که برخیزم نعلین در پای کردو ردا بر
دوش انداخت و گوشه بر سر گرفت و با من بیرون
آمد و رفتیم تا بگورستان کوفه و بر اهل گورستان
سلام کردیم من از آن گورستان آواز ناله و گریه
می شنیدم گفتم یا امیر المؤمنین علیه السلام
این چه آوازست که من می شنوم گفت برادران ما اند
که دی روز با ما بودند و امروز از ما جدا اند
برادرانی که بنزدیک یکدیگر نتوانند رفت با آنکه
در جوار هند بعد از آن سر و پا برهنه کرد و گفت
ای جابر این دنیای فانی بدهید و آخرت باقی بستانید

و در حیوة خود چیزی بکار داشتی مرگ کنید و در صحت
نفس از رنج رنجوری بر اندیشید و در ایام توانگری
و احتشام در رنج فقر و فاقه یاد آورید امروز
در گلشن و قصور و فردا در کفن و قبور و الی الله
المصیر سَلَامٌ عَلَى اَهْلِ الْقُبُورِ الدَّوَارِسِ
كَاَنَّهُمْ لَمْ يَجْلِسُوا فِي الْمَجَالِسِ
وَلَمْ يَشْرَبُوا مِنْ بَارِدِ الْمَاءِ شَرْبَةً
وَلَمْ يَاْكُلُوا مِنْ كُلِّ رَطْبٍ وَيَابِسِ
فَرَحَلُوا عَنِ الدُّنْيَا وَمَا جَمَعُوا بِهَا
وَضَمَّتْهُمْ تَحْتَ التُّرَابِ الْحَنَادِسِ
دیگر از حضرتش سوال کردند که ایمان چیست فرمود

که ایمان بر چهار ستونست بر صبر و عدل و یقین
و جهاد و صبر بر چهار شاخت شوق و ترس و زهد
و ترقب هر که مشتاق بهشت باشد از شهوات
بپرهیزد و هر که از دوزخ ترسد در منکرات
نیاویزد و هر که راغب دنیا نباشد سختی و مصیبت
دنیا بروی آسان گردد و هر که ترقب و انتظار
مرگ کند در کارها خیر درنگ و کاهل نکند
و عدل همچنین بر چهار شاخت بیداری و زیرکی
و تاویل حکمت و پند گرفتن از عبرت و سنت
پیشینگان هر که بیدار و زیرک باشد بتاویل
حکمت رسد و هر که بتاویل حکمت رسد آنکه اعتبار

بدان گیرند بیابد و هر که این دانست گویا که خود از سابقانست
و یقین هم بر چهار شاخت فهمی دور و علم تمام
و حکمت پاک و روشن و روضه حکم هر که با فهم
باشد تفسیر علمها بروی مبین باشد شرایع و فرق
حکم داند و هر که نه بحکم برود در میان مردمان حاکم
باشد و بخیر و نکار بگذارد و در وی تفریط
و تقصیر نباشد جهاد همچنین بر چهار شاخت
امر معروف و نهی منکر و راست گویی در همه جای
و دشمنی فساق هر که امر معروف کند پشت ایمان
و مومنان قوی کرده باشد و هر که نهی منکر کند
منافقانرا خوار کرده باشد و هر که در همه

مواضع راست كويد حقي كه بر وي باشد از دين و ديانت
نكذارده باشد و هر كس كه فاسقانرا دشمن دارد خداي
خدا دشمنان او را دشمن دارد ديكر ميفرمايد جه نيكو
سيرتيست رحمت توانكران بر درويشان از بهر
رضا و ثواب خدا و بهتر ازين كبر النفا ني
درويشان توانكرانرا توكل بر خداي تعالي ديكر ميفرمايد
كه پنج خصلت از من بياموزيد بايد كه از هيچ نترسي
الا از خداي خود و بهيچ كس اميد نداري الا بخداي
خود و بايد كه انكس كه نداند شرم از اموختن نكند
وانكس كه نداند جون از وي بپرسيد بايد كه شرم
برداردو بكويد نمي دانم والله اعلم و بدان كه صبر

از ايمان بمثابت سر است از بدن جون صبر برود
ايمان برود وجنانك اكر سر برود بدن بميرد
و ديكر ميفرمايد كه بدانك مرد خرم بشود بدريافت
جيزي كه اكر جستي واكر نه بوي رسيدي و غم
ميخورد بفوت جيزي كه بان نتوان رسيد جون
خداي تعالى ترا از دنيا جيزي دهد بران بسيار
خرمي مكن وجون فائت شود بدان بسيار غم
مخور بايد كه تمامت غم تو از بهر عاقبت مرك
باشد والسلام على من اتبع الهدي اين جند
كلمه است مفيدتر است ازهزار كلمات كزيده
عرب كه ابو عثمان الحافظ جمع كرده است لو كشف

العطاء ما ازددت یقیناً اگر پرده بردارند در یقین
هیچ در نیفزاید الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا مردم
همه خوابند چون بمیرند بیدار شوند قیمة کل امرئ
ما یحسنه قیمت مرد در هنر وی است من عرف
نفسه فقد عرف ربه هر که خود را شناخت خدا را
شناخت ما هلک امرء عرف قدره هلاک نشود
مردی که قدر و پایهٔ خود داند المرء مخبوء تحت
لسانه مرد در زیر زبان پنهان است من عذب
لسانه کثرت اخوانه هر که خوش زبان باشد دوستش
بسیار باشد بالبر یستعبد الحر نیکی آزاد را بنده کند
بشر مال البخیل بحادث او وارث بشارت ده مال

بخیل را بحادثه که بر وی آید یا وارثان قسمت کنند
لا تنظر الی من قال وانظر الی ما قال منگر بآنکه
میگوید بنگر که چه میگوید الجزع عند المصیبة
تمام المحنة ناشکیبائی در مصیبة زیادتی محنة باشد
لا ظفر مع البغی پیروزی در ظلم نیست لا ثناء مع کبر
هیچ ثنا بر کبر نیست لا بر مع شح نیکوئی در بخیلی نیست
لا صحة مع نهم هیچ تن درستی با غم نیست
لا شرف مع سوء الادب هیچ شرف و بزرگی در بی
ادبی نیست لا راحة مع الحسد هیچ راحت
با حسد نیست لا اجتناب محرم مع حرص دو ر
بودن از حرام با حرص نیست لا سودد مع انتقام

هیچ سروری در کینه خواستن نیست لا محبّة
مع المرآءِ هیچ دوستی با عیب بینی نیست لا نیارهٔ مع
زعارةٍ هیچ پرسش با بدخویی نیست لا صواب
مع ترك المشورة هیچ خیر و صواب در ترك مشورة
نیست لا مروّة لکذوب هیچ مروت با دروغ گویی
نیست لا وفاء لملول هیچ وفا با ملولان و اهل ملالت
نیست لا کرم اعزّ من التّقوی هیچ مردم اسانی عزیزتر
از تقوی نیست لا شرفا عزّ من الاسلام هیچ
بزرگواری عزیزتر از مسلمانی نیست لا معقل احرز
من الورع هیچ پناهی استوارتر از پارسائی نیست
لا شفیع انجح من التّوبه هیچ شفاعت خواه بهتر

از توبه نیست لا لباس اجمل من السّلامه بتجمل تر از
سلامت نیست لا داءِ اعیا من الجهل هیچ درد
بی درمان تر از نادانی نیست لا مرض اضنی من قلّة
العقل هیچ بیمار کننده تر از کم عقلی نیست لسانك
یقتضیك ما عوّدته زبان تو از پیش تو ارد که بدان
عادتش کردی المرءِ عدوٌّ لما جهله مرد دشمن
از چیزی است که نمی داند رحم الله امرءً عرف
قدره ولم یتعدّ طوره خدای انکس رحمت کناد
که اندازه خود بداند و از طور خود نگذرد اعادت
الاعتذار تذکیر الذنب عذر باز سر گرفتن باز
یاد اوردن گناهست النّصح بین الملاء تقریع

نصیحت میان مردم کردن سرزنش است اذا تم العقل
نقص الکلام چون عقل تمام باشد سخن تمام شود
الشفیع جناح الطالب مرتي پر و بال جوینده است
نفاق المرء ذلة نفاق مرد خواري اوست نعمة الجاهل
کروضة علی مزبلة نعمت نادان همچون سبزي باشد
بر تل سرکین الجزع اتعب من الصبر زحمت ناشکیبائي
بیشتر از زحمت صبر بود المسؤل حر حتی
یرضی انکس که از وجیزي خواهند تا وعده نکرده
ازاد ست اکبر الاعدا اخفاهم مکیده بزرگتر
دشمن انست که مکر پنهان دارد من طلب
ما لا یعنیه فاته ما لا یغنیه هر کس که از طلبد

که بکارش نیاید فوت شود از وي او را بکار آید السامع
للغیبة احد المغتابین انکس که استماع غیبت مي کند
از جمله غیبت کنندگان است الذل مع الطمع خواري
با طمع است الراحة مع الیاس راحت در طمع
بریدن است الحرمان مع الحرص محرومي با حرص است
من کبر مزاجه لا یخلو من حقد علیه او استخفاف
به انکس که مزاجش بسیار بود خالي نباشد از انکه
بروي کینه ور شوند یا بروي بي حرمتی کنند
عبد الشهوة اذل من عبد الرق بنده شهوة
خوارتر از بنده درم خرید بود الحاسد مغتاض
علی من لا ذنب له حسود خشمکین باشد

بر آنکس که او را گناهی نباشد کفی بالظفر شفیعاً
للمذنب بس است گناهکار را شفاعت خواه او ظفر
ويپروني رُبَّ ساعٍ فيما يضره ای با مسعی کننده
که وی را در آن سعی زیانست لا تتكل على المنى
فانها بضايع النوكى تکیه بر تمنی مکن که آن بضاعت
زیان احمقست الياس حرٌّ والرضاء عبدٌ امید
نا داشتن آزادیست و امیدواری بندگی ظن
العاقل كهانة ظن عاقل فال کبریست من نظر اعتبر
هر کس نظر کند بشرط اعتبار گیرد مَن لانَت
اَسافلِه صُلبَت اعالِيه هر کس آن زیر نرم بوده باشد
آن بالا یعنی آن چشم و زبان سخت درشت باشد

من اوتي في عجانه قل حياؤه هر کس که در ولانی بوی
در رفته باشد شرمش اندک باشد و نانش بد بود
اَلعَدَاوَةَ شغل القلب دشمنی مشغولی دلست
القلب اذا اکره عُمِیَ دل چون زیادت از قدر تکلیفش
کنند کور شود الادب صورة العقل ادب
صورة عقلست لا حیاء لحریص شرم نباشد حریص را
السَّعيدُ مِن وَعِظَ بغيرِه نیک بخت آنست
که بدیگری پند گیرد الحکمة خالصة المؤمن حکمت
گم شده مومنست الشر جامع لمساوی
العیوب حریصی مجموع همه عیبهاست کثرة
الوفاق نفاق موافقت زیادت علامت نفاقست

كثرة الخلاف شقاق خلاف بسيار سر بريدن
وجدايي داردن بآمل خايب بسيار اميد باشد
نا اميد كنندن رب رجاي يودي الى الحرمان
بسيار اميدواري بمحرومي رسد رب ربح تودي
الى الخسران بسيار سود كه در وي زيان باشد
رب طمع كاذب بسيار طمع كه در وي هيچ
مراد نباشد البغي سايق الى الحين ظلم برانندن است
بهلاك في كل جرعة شرقة در هر جرعه كلو
كرفتيست من كثر فكره في العواقب لم يشجع
هر كس كه عاقبت انديشي بسيار كند هيچ مرد
شجاعت ميكند اذا نزلت المقادير قلت التدابير

جون تقدير فرود ايد تدبير باطل شود اذا حل
القدر عمي البصر جون مقدور حاصل شدند
بصر كور شود اذا حل القدر بطل الحذر جون
قدر برسيد از هيچ نتوان برهيز يد الاحسان
تقطع اللسان نيكويي زبان قصد واينابر برد
الشرف بالعقل والادب لا بالاصل والحسب
عقل وادب شرفست نه اصل وحسب اكرم
الحسب حسن الخلق بهتر حسبي خوش خوييست
اكرم النسب حسن الادب شريفتر نسبي ادب
نيكوست افقر الفقر الحمق سختتر درويشي
احمقي است اوحش الوحشة العجب ترسناكتر

وحشتی خود بینی است اغنی الغنی العقل بهتر توانکری
عقلست الطامع فی وثاق الذل مرد طامع در غل
خوار بیست احذروا نفار النعم فما کل
شارد بمردود ببر هیز بدان میدن و رفتن نعمه
که نه هر چیز که برمید باز توان آورد اکثر مصارع
السیوف العقول تحت بروق الاطماع بیشتر
افتادن عقلها زیر برق طمع باشد من ابدی
صفحته للحق هلك هر کس که ظاهر کند تیغ خود را
برای اظهار حق هلاك شد نزد جاهلان اذا املقتم
فتاجروا الله بالصدقه جون درویش شوید بصدقه
دادن بازرکانی کنند با خدا و من لان عوده

کثف اغصانه هر که خوش نرم باشد شاخها کثیف
باشد یعنی هر که سهل و طلق متعلقان او بسیار باشد
قلب الاحمق فی فیه ولسان العاقل فی قلبه دل
احمق در دهان باشد و زبان عاقل در دل باشد
مِنْ جَرَی فِی عَنَانِ اَمَلِهِ عُثِرَ بِاَجَلِهِ هر کس که ره بر
مرکب امید کند اجل بوی اندر اید اذا وصلت الیکم
اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقلة الشکر
جون کوشه نعمت بشما رسد غایت آن نعمت
از نزد بان مدارید باندکی شکر اذا قدرت علی عدوك
فاجعل العفو عنه شُکْرًا جون بر دشمن دست
یافتی بشکرانه عفوش کن ما اضمر احد شیئًا اِلَّا ظهر

منه في فلتات لسانه وصفحات وجهه هیچکس
چیزی در خاطر ندارد الا که در زبان او یا در بشره
او ظاهر گردد البخیل یستعجل الفقر یعیش في الدنیا
عیشة الفقراء ویحاسب في الآخرة حساب
الاغنیاء بخیل بتعجیل درویشی بخود می کشد
در دنیا زندگانی وی زندگانی درویشان باشد
و در آخرت حساب او حساب اغنیاء الحذر
الحذر فوالله لقد ستر حتی کانه غفر مسکین ابن آدم
مکنون العلل مکتوم الاجل محفوظ الامل تؤلمه
البقة وتقتله الشرقة وتنتنه العرقة اللهم اغفر
رمزات الالحاظ وسقطات الالفاظ وسهوات

الجنان وهفوات اللسان بپرهیز و ایمن و مغرور
مباش که ستر و پرده بر کار ناهموار انست فرو می گذارد
چنانک تو پنداری که از تو درگذشته است و در
گذرانند هر کس که امید او درازتر کردارش تباه تر
بیچاره بنی آدم که رنج و دردش ناپیدا و اجلش نه معلوم
و عملش مضبوط نبشته دردمند گردد بجرعه
که در گلویش بگیرد مرده گردد و بقطره عرق گنده
گردد خدایا بیامرز دیدن نه بجای خود گفتار تباه بد
و شهوت بی کار و کردار ناهموار بمحمد و عترته
الابرار الائمة الاطهار وسلم تسلیما

قسم پنجم

در بیان ولادت او علیه السلام در کعبه و شرف

ونسب و زمان خلافت و سبب وفات و مبلغ
سال مبارک او علیه السلام روایتست، که روزی
عبد الله عباس رضی الله عنه با یزید بن قعنب
برابر خانهٔ کعبه نشسته بود ناگاه فاطمه بنت
اسد رضی الله عنها بیامد و در برابر خانه کعبه بایستاد
روی باسمان کرد و گفت بارخدایا من ایمان
دارم بتو و بهر چه پیغمبران از حضرت تست
و من باور دارنده کلمهٔ جدّ خودم ابراهیم خلیل
که بانی خانهٔ تو بوده است خدایا او را بشفیع
بحضرت تو می آورم و برکات این خانه یارب
بحق این فرزند که در شکم منست و در وقت دلتنگی

وغ

و غمناکی و حاجت با من سخن گفت و میگوید
و مونس شب و روز منست و من یقین میدانم
او آیتی از آیتهای تو و دلیلی از دلایل تست که بر من
در زه زایدن آسان کنی و ماه نهم بود و روز
وضعش در رسیده بود که این مناجات کرد هنوز
فاطمه این مناجات بآخر نبرده بود ناگاه دیوار خانه
کعبه از هم باز شد و فاطمه علیه السلام
در اندرون خانه رفت سه شبانروز در خانه
کعبه بود کس نزد او نتوانست شد چنانک خواستند
که در بگشایند میسّر نشد و مخدّرات و سیّدات
بنی هاشم و قریش هم میخواستند که درین

سه روز احوال او باز دانند ممکن گشت و فاطمه
بیرون آمد و علی را بر دست گرفته بود و گفت
ای قوم عرب بدانید که حق تعالی مرا برگزیده است از زنان
جهان و بر همه زنان عالم فخر و تمکین داد در روزگار
پیش ایسیه را مفضل کرد و در میان کفر و کافران
خدای پرستید و مریم را برگزید و ولادت عیسی بروی
آسان کرد و از درخت خشک او را سایه و رطب
بخشید و مرا مفضل کرد و برگزید مرا با آنک خواهد بود
بعد از من که مرا در خانه خود جای داد و سه
شبانروز در خانه خدای مهمان خدای بود
طعام و شراب و میوهای بهشت خوردم

چون

چون از خانه کعبه بیرون آمدم آواز داد که ای فاطمه
نامش علی کن که من علی اعلی ام و او علی مرتضی
من او را از قدرت خود آفریدم نام او را از نام من است
و وی را بادب خود مادب کرده ام و او را بر علم خود
واقف گردانیده ام و مولدش در خانه خود کرده ام
و اول کسی باشد که بر خانه من نماز گوید در اسلام و
خانه من از بتان پاک کند و مرا معظم و ممجد دارد
و تسبیح و تهلیل من کند و او امام گردانیده من باشد
بعد از حبیب من محمد صلی الله علیه و آله
و سلم وصی او باشد بهشت از آن بنده است
که او را دوست دارد و ویل و عذاب از آن انکس

که او را دشمن دارد و بازي او بدهد و انکار کند
و حقوق او نکه ندارد ابو طالب علیه السلام
جون او را بدید خرم و روشن جشم شد و علي
بر بدر سلام کرد بس مصطفی صلی الله علیه و آله
و سلم در پیش ایشان رفت جون امیر المومنین
علیه الصلوة و السلام او را بدید جندان میل او کرد
و دست بر داشت که مر ابر کیر و کفت السلام
علیك یا رسول الله و رحمة الله و برکاته
مصطفی علیه الصلوة و السلام جواب او فرمود
و در برش کرفت بس فاطمه بنت اسد را
فرمود برو و عم او حمزه را بشارت ده تا بیاید

ومطالعة

و مطالعة صنع فضل خداء کند فاطمه کفت جون
بروم که او را شیر دهد فرمود که تو برو که من
تدبیر او کنم این قضیه در هشتم ماه ذی الحجه بود
فاطمه برفت و علي شیر طلب کرد مصطفی
صلی الله علیه و آله زبان مبارك در دهان
وي نهاد و بي تکید از زیر زبان پیغمبر جشمهای
شیر روانه شد و مي خورد تا شیر کشت و آن روز را
روز ترویه خوانند جون فاطمه باز کشت
نوري یافت از علي علیه الصلوة و السلام
متصل با سمان بس او را در قماطي بیجید و نور
کرد و از هم بدر بدید مضاعف کردانید همجنین

از هم بدرید و پاره پاره کرد بنام خدای تعالی و گفت
ای مادر دست من در نتوان بست که نخواهم
تا خدای را تسبیح و تهلیل کنم ابوطالب چون این عجایب
از وی مشاهده کرد گفت اِنَّهُ سَیَکُونُ مِنْهُ
شَأنٌ وَ أیُّ شَأنٍ و نبأٍ عظیم یعنی او را بزرگ حالتست
و بزرگوار مقامست روز دیگر بامداد پیغمبر
در رفت علی چون نظر بر رسول افتاد او را
بشناخت و بخندید و میل سوی رسول صلعم کرد
که مشتاق وظیفه روز گذشته بود او را گرفت
و همچنان سیر کرد فاطمه چون بدان معرفت
دید گفت عرفه و رب الکعبه یعنی او را بازشناخت

بخدای

بخدای کعبه و آن روز را عرفه نام نهادند بجهت
معرفت علی ع پیغمبر ص چون روز سیوم بود روز
دهم ذی الحجة ابوطالب صلای عام در خاص و
عام داد تا بر ولیمه علی حاضر شدند بفرمود تا سیصد
شتر گزین و هزار گوسفند و گاو را بکشند و منادی
زد که هر کس که ولیمه پسر علی خواهد باید که خانه
کعبه را هفت طواف کند و آنکه نزد پسر م
رود و سلام کند پس بر ولیمه حاضر شود خلایق همه
بر آن منوال فرمان بردار شدند و سنتی شد در میان است
که در دیار اسلام روز اضحی قربان کنند بواسطه
قول فاطمه روز ترویه و عرفه معین گشت

وبسبب فعل ابوطالب روز نحر وقربان اما
نسبش یاد کنیم تا هرکه بران وقوف یابد بداند
که در نوع بشر ورهط بنی آدم هیچ نسب بدین
شرف ورفعت وطهارت نبوده ونباشد ومقصود
اشارت قرانی وبشارت اسمانی حیث قال الله
تعالی قوله إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ
إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً
بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ نسبت محمد رسول الله م انست
وانا ال علی ولی الله بحکم فرموده نبوی انا وانت
یا علی من شجرة واحدة والناس من اشجار شتی
وهو علی بن ابی طالب عمران وذا الکفل

وعبد مناف الثانی هم نام جد خودش عبد المطلب لقب
او شبیه الحمد مطعم الناس والسباع در سال
قحط در مکه مردم را نان وطعام دادی وهر روز
بفرمودی تا چند اشتر وگاو وگوسفند بکشتندی
ودر صحراها رها کردندی تا وحوش وطیور
وسباع ازان سیر بخوردندی وهمه عرب او را
مطعم الناس والسباع خواندندی بن هاشم
وهشم در لقب عرب نان در ترید شکستن باشد
وهاشم کننده این کار بود که خاص وعام
عرب از شدت جوع بستوه آمدند ودر هیچکس
اثر ثروت وبسیار واستطاعت بنماند همه عیال

هاشم شدند او بفرمود تا هر روز دو نوبت مطبخ
ساختندي ومنادي در ديار دادندي وجهاني
گرسنكان بضيافت او حاضر شدندي او بدست
خود نان در جفنه هريث كردي وبخلق وكرم
ايشان طعام فرمودي وسير كرده بان بخانه
فرستادي بجائي رسيد كه جمله بزركان قريش
وصناديد عرب كاغد و وثيقه رقيب وبندكي
خود بوي دادند وهو ابن المغيره عبد مناف
الاول ملك عظيم الملك پادشاهي بكند شوكت
رفيع القدر بن قصي بجمع بخوش خوئي مشهور
عالم بود جنانك در كل اوقات بوي جمع

شدندي وبعضوي مستانش بودندى بن كلاب
بن مرة بن كعب النبي بن لوي الملك بن غالب
النبي ابن فهر عظيم القدر بن مالك النبى والسلطان
بن نضر صاحب السلطنه واصل قريش ونسب قريش
باوست بن كنانه النبى بن خزيمة النبى بن مدركه
النبى بن الياس النبى بن مضر النبى بن نزار النبى بن معد
صاحب الشوكه بن عدنان السلطان بن اد صاحب
المروه رفيع القدر بن اليسع النبى بن الهميسع النبى بن
سلامان النبى ابن بنت السلطان بن احمد الراهب
ابن قيدار النبى بن اسمعيل النبى بن ابراهيم النبى ابن تارخ
الملك بن [illegible] الملك بن ساروع الملك بن ارغو الملك

ابن قالع ابن عابر الملك ابن شالخ الزاهد بن ارفخشد النبي
بن سام السلطان بن نوح النبي بن ملك الملك بن
متوسلح النبي بن اخنوخ وهو ادريس عليه السلام
بن مهلائيل النبي بن انوش الملك بن شيث الوصي بن ادم
النبي الصفي ابو البشر صلوات الله عليه وعليهم
اجمعين این چنین که دیدی وشنیدی ولی
خداست وفرزند انبیاء واوصیاء وامجاد کرام
وصنادید عظام علیهم التحیة والسلام واما
در بیان مبلغ سال وزمان خلافت وسبب
وفات امیر المؤمنین علیه السلام اکثر روایات
برانست که عمر او شصت وسه سال بود چون

شهید کردند روز جمعه در سنه اربعین ونوبت
خلافتش در ذی الحجه سنه خمس وثلاثین چهار
سال ودو ماه خلافت کرد وعبد الرحمان ملجم
ملعون او را شهید کرد شب جمعه بیستم روز
از رمضان مانده بود در تاریخ سنه اربعین واصحاب
تواریخ چنان نموده اند که فرزندی از پست ونه
درگذشته است چهارده پسر وپانزده دختر پنج فرزند
از فاطمه علیه السلام داشت وهم حسن وحسین
ومحسن وزینب صغرا وام کلثوم کبری وباقی از مادران
دیگر بودند علیهم السلام والتحیة والاکرام وصلی الله
علی محمد وآله الکرام



